



مذهب، ص ۷

مقدمه

جزوه حاضر - مذهب - در اواخر سال ۱۳۵۵ هـ.ش، آنگاه که مؤلف محترم پس از قریب چهار سال از زندان ستم‌شاهی آزاد شده بودند نگاشتند. بفوریت، پس از آزادی. احساس ضرورت می‌شد، در روابط داخل زندان احساس کردند برخی شبهات ظاهراً آراسته‌ای از طرف ملحدان درباره اعتقاد به خداوند و مذهب مطرح شده است که برخی افراد ضعیف‌العلم والاعتقاد را دچار اشتباه کرده بود. و این معنی حکایت از جو برون زندان نیز در میان گروه زیادی از جوان‌ها داشت. پس از گذشت قریب سی سال از آن تاریخ هنوز تازه و گویا سخن روز هم هست. از این نظر که توجه به خداوند که فطری است همیشه سخن روز است، و ملحدان خناس گونه همواره در صدد شبهه. و به هر حال اینک برای چندمین مرتبه چاپ و نشر می‌آید امید که مفید باشد.

این جزوه بارها بوسیله ناشران متعددی در تهران و قم منتشر شده است لیکن در نامه فعلی ارشاد بر این است که وقتی ناشران تغییر می‌کند در شناسنامه کتاب چاپ اول نوشته می‌شود.

و این مطلب در سایر کتابهای چاپ شده مؤلف محترم نیز جاری است و چه بسا چاپ پنجم و بالاتر است لیکن چاپ اول نوشته شده است.

تابستان ۱۳۸۵ هـ.ش.

دفتر حضرت آیت الله گرامی

مذهب، ص ۹

مقدمه‌ای بر چاپ سوم

دیماه ۱۳۵۲ بود که پس از طی دوران سخت بازجوئیهای ساواک در کمیته مشترک به اصطلاح ضد خرابکاری به زندان قصر منتقل شدم. از همان اول ورود در قرنطینه - که بعدها تجدید ساختمان شده و نام بند ۷ به خود گرفت - دسته بندیها و گروه گیریها در میان زندانیان مشهود بود، هر فردی به مجرد ورود تحت پیگرد دقیق گروههای مذهبی و غیر مذهبی قرار می‌گرفت که چگونه فردی است، اعتقاداتش، مقاومتش، انعطاف پذیرش، و همه چیز .. اگر فرد کم اطلاعی بود فوراً از طریق شاخه‌های فرعی گروه غیر مذهبی به مقامات در رأس غیر مذهبی‌ها - که در زمان ما دیگر کمون جداگانه‌ای نداشتند و با توافق بچه‌های اولیه راس سازمان مجاهدین با کمونیستها در سال ۵۰ به هر مصلحتی که خودشان در برابر پلیس حساب می‌کردند و فعلاً کاری به آن ندارم، همه با هم یک کمون مشترک داشتند - اطلاع داده می‌شد و برای فرد کم اطلاع افرادی ورزیده تعیین می‌شدند که به ترتیب روی آن کار کنند تا تدریجاً جذبش کنند. البته اگر می‌دیدند فرد تازه وارد نماز نمی‌خواند دیگر خیلی زحمت

مذهب، ص ۱۰

نمی کشیدند و فوراً او را جزء خودشان به حساب می آوردند تا آنجا که يك مهندسی به من می گفت: نمی دانم اینها چرا مرا جزء لیست کارگران خودشان حساب می کنند (هر روز برای کارهای روز مره کمون مشترك چند نفر کارگر از طرف مذهبیها و چند نفر هم از طرف غیر مذهبیها با هم کار می کردند) من اگر نماز نمی خوانم دلیل مذهبی نبودنم نیست ... من خدا را قبول دارم و جهان را بدون شعور حاکم بر آن تصور نمی توانم بکنم ولی حال نماز خواندن را ندارم، مگر این دلیل الحاد، و ماده پرستی است، مگر همه مذهبیها همه وظایفشان را انجام می دهند .. به هر حال چند مسئله بود که مایه و وسیله تبلیغات غیر مذهبیها بود، از جمله: ۱- انتقاد از چهره های مذهب. حملات تند (و البته به طور خصوی و درگوشی که بلا جواب بماند) به روحانیت و آنگاه بیان اینکه اینها چهره های مذهبند. اگر اسلام يك مکتب صحیحی بود بهترین شاگردانش اینها نبودند ۲- انتقاد از برخی مسائل حقوقی اسلام و محکوم کردن نظر اسلام در مورد حقوق زن و مسئله بردگی و مسئله موسیقی و مسئله نجاست، بخصوص نجاست کفار و احياناً حتی نجاست بول و بیان اینکه چه فرقی است میان این آب با سایر آبها! و در معاملات هم تجارت و مضاربه و مزارعه و مانند آن ۳- انتقاد از برخی مسائل عقیدتی اسلام چون مسئله خلقت که معمولاً مذهبیها فیکسیست هستند، آنها این را

مذهب، ص ۱۱

ضد تکامل می دانند و به دنبال این، دیگر همه حرفهای تحقیر مآبانه را پیش می کشند که مذهب رکود دارد و با تکامل مخالف است .. ۴- مسئله تکامل و حرکت تکاملی ماده که می گفتند: نظم کنونی جهان محصول حرکت تکاملی ماده و آن هم ذاتی ماده بوده نیاز به عامل برونی ندارند. و برخی تصور می کردند حرکت جوهری ملاصدرا هم همین است. آخر اینها از کوچکترین کلمه سوء استفاده کرده و همان را بزرگ کرده کلمات صریح را نادیده می گیرند. حتی بعضی تصور می کنند (و البته اینطور وانمود می کنند) که حافظ و شیخ عطار هم ماتریالیست هستند. به هر حال فکر کردم لازم است برای رفع ابهام از ذهن نسل جوان تحقیقگر، برخی مسائل فلسفی و به خصوص مسئله حرکت ذاتی ماده، و هدف آفرینش، و نیز مسائل اقتصادی اسلام و مضاربه وارث و ... که تصور می شد برای ایجاد تمرکز ثروت و سرمایه داری بوده است. و همینطور مسئله تکامل بررسی شود. چنانکه بررسی مسئله بردگی و مانند آن که مورد انتقاد بود لازم می نمود در مسئله تکامل که تا آن زمان معتقد بودم قرآن مخالف نظریه تکامل است با بررسی عمیق تر قرآن و دسته بندی کردن آیات به سه دسته: مثبت تکامل، و منفی، و مشکل. نظریه تکامل را از نظر قرآنی ارجح دیدم (هر چند به طور قطع به قرآن نسبت نمی دهم). البته با توجه به این معنی که این گونه مباحث از مسائل هدایتی

مذهب، ص ۱۲

قرآن نمی باشد و جزء مسائل ضمنی و به نظر این جانب از مسائل متشابه قرآنی است (که این قسمت را بعداً در کتاب شناخت قرآن به تفصیل توضیح دادم، آنجا که درباره زبان قرآن و هدف هدایتی قرآن و مبانی هدایت صحبت

کرده‌ام)، متأسفانه توفیق نشر نظرم را درباره تکامل نیافتم.

در مورد بردگی سابقاً نوشته‌ای زیر عنوان «نگاهی به بردگی» منتشر کرده بودم که در زندان هم همان نوشته مورد استفاده افراد قرار می‌گرفت. در مسائل اقتصادی اسلام قبلاً نوشته‌ای در ارتباط با بحث امامت و رهبری اسلامی، و ارتباط امامت با اقتصاد، و تفاوت نبوت و امامت (قانونگذاری و رهبری) در این زمینه تهیه کرده بودم و ساعتها با فارغ التحصیلان مذهبی و غیر مذهبی رشته اقتصاد بر سر آن به بحث نشسته بودیم که بعداً به نام مالکیت خصوصی در اسلام منتشر شد.

در مورد مسائل فلسفی و بخصوص مسئله خداوند بررسی و حرکت ذاتی ماده احساس مسئولیت می‌کردم و در این زمینه دو نوشته درباره خدا و بررسی ماده نوشتم یکی همین جزوه که اینک از نگاهتان می‌گذرد و دیگر کتاب «خدا در نهج البلاغه» است در آن نوشته مسئله هدف آفرینش نیز بررسی شده است. یک دوره نوشته فلسفی هم تهیه کردم که تاکنون دو جلد آن منتشر شده است. «۱»

(۱) - تا چهار جلد کوچک منتشر شد تحت عنوان فلسفه دفتر ۱ و همینطور تا ۴، که بارها چاپ شد و در این اواخر هر چهار دفتر در یک مجلد به چاپ رسید.

مذهب، ص ۱۳

به هر حال خواستم جریان فکر تهیه این جزوه را به حضورتان عرض کرده باشم. احساس نیاز شدید در نسل تحقیق گر و حقیقت‌گرا.

این نیاز مسلماً پس از انقلاب اسلامی ایران بارها و بارها بیشتر شده است. چرا؟ باید بیشتر فکر کرد ... به امید کوشش بیشتر محققان اسلامی.

(که خطر عمیق است ...) شماره‌های این جزوه به سرعت تمام شد و اینک چاپ سوم آن تقدیم می‌شود.

امیدوارم این نوشته کوتاه نیز که از بضاعت ناچیزی برخاسته است مورد قبول درگاه احدیت و ولی و حجت الهی در جهان، حضرت مهدی ارواحنا فداه قرار گیرد.

قم - حوزه علمیه

محمد علی گرامی

۲۳ / شهریور / ۱۳۵۹.

مذهب، ص ۱۵

سخنی با آزاد فکran درباره خداوند

در اینکه جهان کنونی مبدئی و ابتدائی دارد و از آغاز به این صورت کنونی نبوده اختلافی نیست، الهی و مادی هر دو می‌دانند که جهان از ابتدا به این صورت نبوده و با حرکت در مسیر کمال به صورت کنونی در آمده تا بعداً چه شود. صحبت این است که در این مسیر کمال آیا ماده‌ی اولیه جهان همه کاره است، هم محرك و هم متحرك، همچون ماشینی خودکار که به فرض حتی نیازی به زدن کلید هم نداشته باشد؟ یا نیازی به محرك دارد، کسی که آن را به

حرکت در آورد؟

به تعبیری دیگر خدائی که از آن سخن می‌گوئیم جسمی مادی یا ماده اولیه همه اجسام است چنان که ماتریالیستها و دهریون قدیم می‌گفته‌اند. یا موجودی است مجرد از ماده که ماده را ایجاد کرده و به حرکت در آورده است. به تعبیر سوم - مبدأ نخستین جهان موجودی بی‌شعور است که تدریجاً راه کمال یافته و شعور پیدا کرده؟ یا موجودی با شعور است که جهان با

مذهب، ص ۱۶

اتحاد علت فاعلی و مادی؟

شعور را ایجاد نموده است؟ و بنابراین اختلاف در صفات خداست نه در اصل خدا/مبدأ جهان. می‌توانید بگوئید بحث این است که جهان فقط علت مادی و صوری دارد یا علت فاعلی و غائی نیز دارد؟ آنها که شعور را در جهان منکرند جهانی بی‌هدف قائلند و از کار برد کلمه هدف نیز در این گونه بحثها بیزارند که به قول یکی از این نویسندگان، هدف متضمن قصد و اراده و اختیار می‌باشد و آن را قبول نداریم! فکر می‌کنم با کمی دقت روشن می‌شود که نمی‌توان مبدأ ایجاد کننده جهان را خود ماده جهان دانست: ۱- بر خلاف تجربه عمومیمان در سراسر زندگی است. کجا دیده‌ایم که علت مادی یک چیز علت فاعلی آن نیز باشد؟

دیواری که در برابر شما قرار دارد علت مادیش آجر و گچ و غیره است ولی علت فاعلی اش کارگران آجرپزی و گچ‌پزی و آورندگان این مواد از کارگاهها و معمار و بنا. دری که بر عمارت شما گذاشته شده علتی مادی دارد آهن و یا چوب، و علتی فاعلی دارد و آن آهنگر یا نجار است. فرش که (اگر) روی آن نشسته‌اید علتی مادی دارد و آن پشم یا پنبه و غیره است و علتی فاعلی دارد. انسانی بافنده و کارخانه. چگونه بر خلاف این همه تجربه می‌خواهیم اصل آفرینش جهان را با

مذهب، ص ۱۷

وحدت علت مادی و فاعلی توجیه نمائیم؟ و بگوئیم: ماده اولیه هم ماده و هم فاعل جهان است. چرا در این همه فرآورده‌های زندگیمان آن گونه سخن نمی‌گوئیم!! اینکه بگوئید: ما در حرکت طبیعی جهان صحبت می‌کنیم نه در فرآورده‌های مصنوعی ... کافی نیست، می‌دانم. شما در حرکت طبیعی جهان می‌گوئید، ولی می‌خواهیم بدانیم چطور علت مادی و فاعلی را یکی گرفته‌اید؟ مگر شما میزان صحت ادراکات را تجربه نمی‌دانید؟ تجربه که همواره بر خلاف این وحدت بوده است. نگوئید: شما هم درباره خدا که مبدأ نخستین عالم است و هیچ چیزی را ردیف او نمی‌دانید باید همین مطلب را بگوئید، نه، ما خداوند را فقط علت فاعلی می‌دانیم نه علت مادی، علت مادی جهان، ماده هر شیء است و علت فاعلی جهان خداوند می‌باشد.

۲- جهان با همه صورتهای گوناگون به ماده مشترکی می‌رسد که در همه این صور گوناگون موجود است ماده مزبور به صورتهای مختلفی در می‌آید، آیا این صورتهای و فعلیات و کمالات که در ماده مشترك به وجود آمده است همه به

همین صورت کامل با هم در ماده مزبور می‌باشند یا به صورت استعداد و قابلیت؟ یعنی ماده فیزیکی جهان استعداد و زمینه این صورتها را دارد یا همه این کمالات بالفعل و به طور تمام و

مذهب، ص ۱۸

کمال در ماده هستند؟ مسلماً به طور کامل و بالفعل در ماده نیستند، ماده در مسیر حرکت و تکامل و تحولات مختلف به این کمالات رسیده است، اساساً اگر همه این کمالات بالفعل و به همین صورت در ماده باشند معنایش این است هر کدام یکدیگر را نفی کنند و نگذارند کمالی به وجود آید و خود ماده هم که بدون صورت و کمال نمی‌شود و نیست و نابود می‌باشد و بنابراین فقط به صورت استعداد و زمینه در ماده می‌باشند.

حرکت ذاتی ماده است؟

بارور شدن این استعداد و به فعلیت آمدن آن کمال حتماً نیاز به عاملی دارد که حتماً خود ماده نخواهد بود، ماده فقط استعداد و زمینه این کمالها را دارد و بنابراین عامل مزبور حتماً برون از ماده می‌باشد. ماده اولیه استعداد گندم یا جو یا میوه یا علف یا ... را دارد، این صورتها که بالفعل در ماده نیستند بالاستعداد در ماده می‌باشند، عامل فعلیت یافتن آنها و بیرون آمدن از استعداد چیزی است در برون ماده نه در درون آن. خواهید گفت: ما که می‌گوئیم حرکت ذاتی ماده. منظور نیست که بدون شرایط خارجی .. ماده در شرایط خاصی به حرکت تکاملی خود ادامه می‌دهد، برای روئیدن دانه گندمی که زیر خاک کرده‌ایم علاوه بر نیروی خود دانه گندم شرایطی از قبیل آمادگی زمین و حرارت خورشید و اکسیژن هوا و آب ضرورت دارد، ولی ماده با شرایطش دیگر احتیاجی به یک عامل ماورائی ندارد.

مذهب، ص ۱۹

ولی قدری فکر کنید، شما می‌گوئید: حرکت ذاتی ماده، یعنی ذات ماده به طوری که علت مستقل و بدون نیاز به خارج از خود برای حرکتش کافی است، احتیاج داشتن به شرایط این مطلب را نقض می‌کند. ماده فقط استعداد حرکت دارد و برای فعلیت و تحقق یافتن حرکت مزبور احتیاج به عامل دیگر دارد. نگوئید: «آخر شرایط هم ماده هستند، آمادگی زمین و حرارت خورشید و ... هر چه باشند بالاخره از همین جهان طبیعتند احتیاج به اینها دلیل احتیاج به چیزی بیرون از طبیعت نیست ...»

زیرا خواهیم گفت: این مواد هر چند به هم مربوط و در یکدیگر تاثیر و تاثر دارند ولی به هر حال از یکدیگر جدا بودند یک واحد شخصی نیستند. یعنی این دانه گندم با آن عنصر اکسیژن یک ماده شخصی واحدی نیستند بلکه دو ماده هستند که در هم اثراتی دارند، پس در خارج هر چه داریم این مواد خاص به نامهای گندم و اکسیژن و ... داریم چیز دیگری جدای از این اشیاء، به نام «ماده» نداریم که موضوع حرکت قرار گیرد. می‌خواهم بگویم: ماده‌ای جدا از این اشیاء نداریم، هر چه داریم همینها هستند و اینها هم محتاج یکدیگرند و بنابراین حرکت تکاملی نمی‌تواند ذاتی اینها باشد.

همانطور که گفتیم فقط استعداد حرکت تکاملی در این مواد می‌باشد و

مذهب، ص ۲۰

تحقیق کلیات در خارج

برای تحقق یافتن حرکت و کمال آن نیاز به عامل برونی دارند، و این عامل برونی تنها مواد دیگر نیستند زیرا آنها هم محتاج یکدیگر بوده خاصیت یک وجود ازلی و ضروری را ندارند. وجود ازلی و حتمی وجودی است که نیازی به غیر نداشته باشد و گرنه حتمی و ضروری نبوده فقط در صورت تحقق آن «غیر» می تواند باشد و «بودن» را به طور ضروری داشته باشد.

در فلسفه و منطق قدیم بحثی درباره کلیات داشتند که آیا علاوه بر افراد در خارج خود کلی هم وجود دارد؟ و چطور وجود دارد؟ فی المثل علاوه بر حسن و حسین و تقی و اکبر و ... اصل انسان هم در خارج ذهن به طور یک موجود مستقل از این افراد و به صورت یک واحد خارجی وجود دارد؟

البته گروه بسیاری از فلاسفه می گفته اند: آری، علاوه بر افراد، خود کلی هم در خارج ذهن وجود دارد ولی وجود کلی با وجود فرد متحد است، ما که حسن و حسین و .. داریم پس انسان هم داریم لیکن انسان با همان افراد وحدت وجودی دارد و به تعبیر آنها کلی به عین وجود فرد موجود است. یعنی هر چند ما در ذهن خود تصویری از انسان کلی (جدای از افراد)، داریم لیکن در خارج ذهن هر چه هست همین افرادند که طبیعت کلی انسان را هم در خارج، ضمن خود بلکه عین خود، دارند. پس

مذهب، ص ۲۱

هر فردی یک کلی طبیعی نیز هست، و مثل افراد و طبیعت کلی مثل فرزندان و پدران متعدد است. لیکن برخی از فلاسفه می گفته اند: یک طبیعت کلی انسان (مثلاً) داریم که به منزله پدر افراد است و این افراد به منزله فرزندان آن طبیعت کلی می باشند. و مثل طبیعت و افراد مثل یک پدر و فرزندان متعدد است. یکی از فلاسفه هم عصر ابن سینا این عقیده را داشته و در مباحثه ای که با ابن سینا نموده سخت پافشاری می کرده است، ابن سینا رساله ای در رد او نوشته و شدیداً او را کوبیده است. در کتابهای فلسفی و منطقی عقیده مزبور به نام عقیده رجل همدانی شناخته می شود. عقیده مزبور موافق با ذوق عوام می باشد و حتی بسیاری از دانشمندان هم در مباحث مختلف ناخودآگاه به آن راه رفته اند و به تعبیر استاد اعظم ما امام خمینی قدس سره رجل همدانی زیاد است. توجیه مادیین در بحث حرکت ذاتی ماده ناخودآگاه بر اساس عقیده مزبور نهاده شده است، اینها تصور کرده اند که در جهان خارج غیر از زمین و کرات دیگر و غیر از این عناصر، و خلاصه غیر از همه چیزهایی که در برابر خود به نامهای مختلف می بینیم چیزی هم به نام «ماده» کلی داریم، که یک واحدی در برابر اشیاء است، آن وقت می گویند: درست است که این اشیاء در حرکت خود همه محتاج به عوامل برونی هستند

مذهب، ص ۲۲

لیکن همه اینها افراد و یا اجزاء ماده هستند و ماده بی نیاز است. در حالی که دیگر ماده کجاست، هر چه ماده هست

همین است که در ضمن در و دیوار و زمین و هوا و خلاصه جماد و نبات و حیوان و انسان است و اینها هم همه محتاج برون خود.

فلته ها چگونه در خارج توجیه می شوند؟

۳- اگر حرکت ماده ذاتی بوده به طور جبر درونی و بدون نیاز به عامل خارجی به طرف کمال متوجه باشد باید این همه فلتها که برخلاف حرکت تکاملی ماده هستند پدید نیایند، چه بسیار نطفه‌ها که جنین کاملی نمی‌شوند، و چه بسا بذرها و هسته‌ها که خوشه و درخت نمی‌شوند و همچنین ... معلوم می‌شود که فقط استعداد و زمینه حرکت در ماده می‌باشد و به تعبیر دیگر به صورت مقتضی است نه به طور علی که ذات ماده به خودی خود علت تامه حرکت باشد، اگر علت تامه برای حرکت بود هیچ مانعی نمی‌توانست جلو حرکتش را بگیرد و نیاز به هیچ کمک خارجی هم نداشت. اینکه می‌تواند عوامل برون از ذات شیء، در او تصرف کند و حرکتش را متوقف کند یا به قهقرا ببرد دلیل این است که حرکت ماده فقط معلول ذات ماده نبوده معلول ذات و عوامل دیگر است. باز هم شما می‌گوئید: علت پیدایش این فلتها عدم اجتماع شرایط حرکت است، اگر شرایط حرکت هسته و بذر و غیره جمع بود فلتها به

مذهب، ص ۲۳

وجود نمی‌آید، ولی در همین کلام خود دقت کنید. شرایط حرکت ...! یعنی حرکت ذاتی خود ماده نیست فقط استعداد حرکت در ماده می‌باشد باید شرایط خارج جمع باشد و موانع حرکت هم نباشد آب و املاح زمینی و غیره موجود باشد و میکربهای مضر هم نباشد، سلامت (حرکت تکاملی) املاح و آب هم شرایطی دارد، میکربهای مانع حرکت هم سلامتشان مدیون شرایط و نفی عوامل مخرب می‌باشد و بنابراین همه مواد جهان محتاج به غیر خود هستند و همانطور که می‌دانیم جمع صفر عدد درست نمی‌کند. میلیاردها موجود نیازمند خاصیت یک موجود ضروری و حتمی را ندارند، قانون جبر علی و معلولی می‌گوید: ضرورت این موجود اگر از ذات خودش نیست (یعنی یک پدیده امکانی و غیر ضروری است) حتما باید از موجودی گرفته باشد که او ضرورت و حتمیت داشته باشد.

۴- اگر یک سکه ۵ ریالی در جیب شما باشد و خودتان می‌دانید که مال شما نیست احتمال می‌دهید رفیق شما در جیب شما انداخته باشد از او می‌پرسید، می‌گوید نه، مال من هم نیست، از فرد سوم می‌پرسید او هم همین جواب را می‌دهد و همین طور ... شما نمی‌گوئید یعنی چه؟ بالاخره این سکه که در جیب من هست ولی مال من نیست باید مال کسی باشد؟

این مثلی بود که تا حدودی قانونی را روشن کند قانون: هر چیز عرضی

مذهب، ص ۲۴

باید به یک امر ذاتی برسد «۱» اگر لباس شما رطوبت داشت و می‌دانید که لباستان خود مولد رطوبت نیست بدنبال آب می‌گردید، آب را که منبع رطوبت می‌دانید جستجو می‌کنید. و این مطلبی نیست که نیاز چندانی به فکر داشته

باشد، از نظر عملی به اندازه‌ای فطری است که هرگز نیاز به فکر ندارد.

جستجو از علت نخستین

در تمام مسائل روزمره زندگی این طور عمل می‌کنید و به دنبال عامل اصلی هر شیء می‌گردید و جستجو از اولین منبع آن می‌کنید، اساساً غریزه تحقیق از علت هر چیز، و حس کنجکاوی که غریزی هر انسانی است، بر این اساس است. وقتی چیزی را دیدیم و می‌دانیم که از اوصاف و حالات عارضی یک شیء است به دنبال علت اصیل و منبع ذاتی آن می‌گردیم.

یعنی چون موضوع غیر اصیل را علت نمی‌شماریم بدنبال موضوع اصلی و منبع نخستین می‌گردیم. وجود خودمان را در نظر بگیریم: یک پدیده است، یعنی قبلاً نبوده، این پدیده به این صورت یک وجود عارضی است بر صفحه جهان، علت پیدایش و حدوث آن خود ما نیستیم زیرا بدیهی است که علت در مرتبه پیش از معلول است، ما پیش از خودمان نبوده‌ایم تا خودمان را هستی دهیم، پدر و مادر نیز علت ما نیستند اولاً آنها نیز همچون ما هستند و نیاز

(۱) - کل ما بالعرض ینتهی الی ما بالذات.

مذهب، ص ۲۵

به علتی دارند و ثانیاً آنها کمترین آگاهی از خصوصیات وجودی مانداشته‌اند و علت ما که ما را به این نظم دقیق ایجاد کرده است بدون آگاهی نمی‌تواند این نظم عمیق را که بالاترین شعور انسانی معاصر هنوز ادعاء شناخت کامل انسان را ندارد به وجود آورد. کره زمین هم که دامان مادرانه خود را برای ما گسترده است به همین دو جهت نمی‌تواند علت پیدایش ما باشد، زمین هم وجود حدوثی و پدیده‌ای دارد، و باید علتی برایش یافت، غیر از این زمین و خورشید و کرات دیگر، و غیر از این گیاهان و درختان و انسانها و ... هم که ماده‌ای نداریم که بگوئیم آن ماده ما را به وجود آورده است. و بنابراین این موجودات حتی هیچکدام آفریننده و به وجود آورنده ما نیستند، اینها «اله» و مقصد و مورد توجه ما هم نباید قرار گیرند، ایجاد کننده ما چیزی برتر از اینهاست و به خاطر قدرت محیط و بی‌نهایت بودن همه صفاتش، در ماده و جهت خاصی نمی‌گنجد و اوست که باید مورد پرستش و توجه ما قرار بگیرد لا اله الا الله.

ماده حرکت دارد و نمی‌تواند خود مولد حرکت باشد، به ناچار علت حرکت چیزی غیر از ماده است و اوست که محرك ماده است.

۵- اگر علت حرکت ماده خود ماده باشد این همه اختلاف‌های عناصر و اجسام ترکیبی بدون توجیه خواهد ماند، راستی این همه اجسام گوناگون

مذهب، ص ۲۶

چگونه توجیه می‌شود، اینها از کجا پیدا شده‌اند، مگر نه اینکه علت واحد معلول واحدی را به وجود می‌آورد؟ ماده

اولیه هر چه هست چگونه در مسیر حرکت راههای مختلف می پیماید؟

علت يك شىء و اجد آنست

شمامی گوئید: خوب، ماده گر چه یکی است ولی در مسیر حرکت شرایط مختلفی پیدا کرده و نتایج گوناگونی داده است مثل اینکه برق که نیروی واحدی است یکجا بخاری گرم کننده تحویل می دهد و یکجا کولر خنک کننده، چه مانع دارد که ماده در برخورد با شرایط مختلف شکلهای مختلفی پیدا کرده موجب پیدایش اجسام و اشیاء مختلف بشود؟

ولی قدری فکر کنید: روی سخن شما که يك ماده کلی برای جهان فرض می کنید و حرکت را هم از خودش می دانید، مگر جز ماده چیزی دیگر وجود دارد؟ همه شرایط و حالات گوناگونی که در مسیر حرکت ماده پیش می آید همه اش ماده و حالات ماده است، اکسیژن و هیدروژن و اورانیوم و ... آب و خاک و درخت و حیوان و ... همه از يك ماده به وجود آمده اند و شرایط حرکت و راههای مختلف هم همه به همان ماده برگشت می کنند ولی نتایج مختلف اند و اجسام گوناگون به وجود آمده اند و بنابراین روشن می شود که غیر از ماده عوامل خارج از ماده هم دخالت دارد ... در مثال برق اینطور نیست، برق فقط محرك است، و دو گونه دستگاه را به حرکت می آورد.

مذهب، ص ۲۷

۶- به این مطلب هم توجه کنید: همواره علت يك شىء، و اجد آن شىء می باشد یعنی باید خود بخشی از شىء داشته باشد تا بتواند آن را به وجود آورد، اگر خود فاقد آن چیز باشد نمی تواند آن را به دیگری بدهد، از طرف دیگر پذیرنده و قابل هر شىء، بالذات فاقد آن شىء است، خود ندارد که از دیگری می پذیرد. به عنوان مثال می توانیم بگوئیم که.

آب رطوبت دارد که می تواند به چیزهای دیگر رطوبت بدهد ولی چیزهای دیگر به آن مقدار رطوبت ندارند که آن را از آب می پذیرند، این است که از قدیم گفته اند ملاك فاعلیت، دریافت و واجدیت است، و ملاك قابلیت، فقدان و نداشتن. آن وقت دقت کنید که آیا ممکن است يك چیز از جهت واحدی هم فاعل باشد و هم قابل؟ آب خودش به خودش رطوبت بدهد یعنی خودش رطوبت ندارد و در عین حال خودش رطوبت دارد که خودش را مرطوب کند در ذات خود هم رطوبت را بالفعل دارد و هم ندارد.

ماده خودش فاعل حرکت خودش باشد یعنی خود واجد حرکت بوده آن را بخودی خود دارد، و قابل باشد یعنی حرکت را ندارد و تنها نقش پذیرش دارد.

۹- هر کسی با وجدان فطری خویش و یا عقل سلیم خود می فهمد که هر کجا نظم دقیق و اسلوب کامل و قوانین محکمی برپاست حتماً يك

مذهب، ص ۲۸

نظم دقیق حکایت از ناظم

شعور کاملی آن را به وجود آورده است، نظم عمیق و نظام بسیار پیچیده و دقیقی که بر جهان حکمفرماست دیگر بر

کسی پوشیده نیست، به قول «بویس هامان» اینکه دانشمندان پیرو هر مکتب برای کشف قوانین طبیعی تلاش می‌کنند برای این است که نظم و روابط ثابتی در جهان می‌بینند و همه چیز را پیرو قانون می‌دانند (۱) امروز کسی نیست که تصور کند جهان بی نظم است، هر چند قوانین حاکم بر آن را درست نداند. لازم نیست مثالهایی از دستگاههای مختلف ادراکی و عاطفی و بدنی در انسان بزنیم و یا شواهدی از کرات عالم بالا ذکر کنیم و یا دنیای نباتات و حیوانات را به میان آوریم، در زمان ما هر طفل دبستانی نمونه‌های گویائی از عظمت آفرینش را در کتابهای درسی و غیره خوانده و از این مباحث آگاهی هر چند اندک دارد، عالیتیرین مرحله شعور ماده، انسان است که هنوز نتوانسته همه خصوصیات هستی خویش را درک کند ولی به هر حال آنچه را که فهمیده بسیار مهم است هر نوجوان که هنوز آلوده شبهات گیج‌کننده و حرفهای انتزاعی و ذهن‌گرایانه مادیین نشده، وقتی می‌خواند که: گلبولهای سفید غدد لنفاوی که بین ۷ تا ۳۰ میکرون (هر میکرون ۱ هزارم میلیمتر) اندازه دارند وظیفه دفاع از عوامل بیگانه را به عهده دارند و همچون سپاه منظمی برای مقاومت در برابر عناصر آماده‌اند وقتی

(۱) - اثبات وجود خدا به قلم چهل تن از دانشمندان.

مذهب، ص ۲۹

میکربی به بدن حمله می‌کند فوراً متوجه کانون میکرب می‌شوند و ماده‌ای به نام آنتی کور ساخته و بر روی افراد دشمن می‌ریزند، ماهیت شیمیائی این ماده از مسائل مهم فیزیولوژی و بیوشیمی می‌باشد، این ماده انواع مختلفی دارد برخی جسم میکرب مهاجم را متلاشی می‌کند برخی دیگر اثر آن را خنثی می‌کند و برخی دیگر هم میکرب را بی حرکت و همچون مرده می‌سازد، نوعی دیگر از آنها هنگام تزریق خون غیر همگروه ترشح می‌گردد، بدن انسان قادر است در برابر هر گونه ماده مهاجم خارجی، ماده متناسب با آن بسازد ... در برابر عظمت قدرت باشعور و عالمی که این بدن را آفریده سر تسلیم فرو می‌آورد. او می‌بیند این انسان - قادرترین و پر مدعترین ثمره طبیعت - با هزاران زحمت توانسته یک آدم مصنوعی به وزن ۲۷۶ کیلو و ۲/۳۷ متر قدر و ۲/۵ کیلو سیم به جای اعصاب ارتباطی سازد که کارهایی هم انجام می‌دهد.

سیگار می‌کشد، بازی می‌کند، اسلحه آتش می‌کند، به جلو و عقب راه می‌رود و سرش را تکان و با چشمان زردرنگش چشمک می‌زند، گوشش به خوبی کار می‌کند و اطلاعاتش به وسیله امواج کوتاه تلفنی یا رادیویی دریافت می‌دارد ولی همین آدم مصنوعی تنبل و کم کار و چاق و سنگین را بالاخره مغز یک انسانی ساخته است، آن هم با برنامه‌ای کامل و دقیق.

او می‌بیند بدون سبب حرارت به وجود نمی‌آید و این را تجربه می‌کند

مذهب، ص ۳۰

نظم عمومیت جهانی دارد

آنگاه می‌بیند سطح خارجی خورشید ۱۱ هزار درجه فارنهایت (۱) حرارت دارد و حرارت مرکزی خورشید به ۷۰

میلیون درجه می‌رسد و عامل ظاهری این کار هم تبدیل روزانه ۳۵۰ میلیون تن جرم خورشید به حرارت است، فکر می‌کند چرا مواد سائر کرات آسمانی چنین چیست؟

چرا در ساختمان این کره این مواد انتخاب شده است؟ و می‌بیند این حرارت برای پرورش موجودات زنده لازم است، می‌فهمد که نیروی مدبری کره خورشید را متناسب با نیاز مجموعه کرات به وجود آورده است/ «**خَلَقْنَا كُلَّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ**» هر چیز را به اندازه آفریدیم.

این نظم در اولین عنصر هم موجود است، شما اگر در هیدرژن هم دقت کنید دنیای عجیبی مشاهده می‌کنید آنجا هم همچون منظومه شمسی، آسمان، هسته مرکزی و کرات چرخنده و طواف کننده بر مرکز، مشاهده می‌کنید که با نظمی دقیق به کار گرفته شده‌اند و بنابراین نمی‌توان گفت: نظم در ابتدا نبوده و در اثر تکامل ماده به وجود آمده است.

اساساً اگر نظم و قانون و اراده و آگاهی در کار نبود و صرفاً روی تصادف و کورکورانه ماده حرکت می‌نمود در هر قدمش احتمال انحراف از مسیر حرکت این قدر زیاد بود که هرگز به مقصد نمی‌رسید! راستی اگر

(۱) - نام فیزیکدان آلمانی مبتکر این درجه بندی است، در این درجه بندی آب در ۳۲ درجه یخ می‌بندد و در ۲۱۲ درجه به جوش می‌آید.

مذهب، ص ۳۱

کسی بگوید شخصی چشمش را بسته و بدون آگاهی به راه و جاه از قطب جنوب به طرف قطب شمال حرکت نموده و همه جا از شر سرما و گرما و دره و کوه و چاه و چاله و گرگ و پلنگ و آدمهای درنده به سلامت رسته و به مقصد رسیده است، شما می‌پذیرید؟

حقاً به عنوان داستان شب و برای خواب کردن بچه‌ها هم نمی‌توان آتش کرد. حالا ببینید مادیین که می‌گویند: احتمال دارد این قدر توی این چاه و آن چاله افتاده که راهش را تصادفاً پیدا کرده و همین تصادف در هر قدم تکرار شده - چون در هر قدم هزاران راههای انحرافی ممکن است - و همینطور تصادف در تصادف شده تا بالاخره به تکامل رسیده است ...

چقدر انتزاعی و ذهن‌گرایانه است، با این همه فریاد وجدان که نظم دال بر شعور است، با اینهمه تجربه‌های روزمره زندگی در جدائی علت فاعلی از علت مادی، و تجربه در عدم امکان عادی تصادف، آن وقت بگوئیم. شاید اینجا اینطور نباشد!!

آن وقت می‌گویند: مذهبی‌ها ایده‌آلیست هستند. چه باید کرد؟ این هم روشی است که برخی تربیت‌ها به وجود می‌آورد، عنوانی که برای خودشان برانده است به دیگران نسبت می‌دهند و از خود نفی می‌کنند «و وقتی به آنها بگویند در زمین فساد نکنید می‌گویند ما فقط اصلاحگر

مذهب، ص ۳۲

هستیم» در فرهنگ قرآن این اخلاق نوعی نفاق می‌باشد، برخی کلمات دعاء عرفه امام حسین علیه السلام درباره

عوامل مثبت و منفی حرکت ماده، خیلی زیباست.

عدم سازش ترکیب با ضرورت

۱۰- البته مادیین باید به دو موجود ازلی معتقد شوند، در هر پدیده‌ای دو جهت موجود است ۱- جهت استعداد و قوه، ۲- جهت فعلیت و صورت. این هسته‌ای که زیر خاک می‌کنید يك حالت و وضع کنونی دارد و آثاری مخصوص خود و يك استعداد نهفته در درون خود دارد که تدریجاً صورت کنونی هسته را می‌شکند و صورت دیگری پیدا می‌کند و آن هم همین دو حالت را دارد و همینطور.

این دو جهت در هر پدیده‌ای هست و حتماً هم دو می‌باشد زیرا آثار مختلفی دارد، در ماده اولیه‌ای هم که باید به دو مبدأ قائل شویم دو مبدأ بی شعور، و در عین حال محتاج به هم که هیچکدام بدون دیگری تحقق ندارند، و نمی‌دانم چه اصراری است که شعور را از جهان نفی کنیم و دنیا را همچون لش مرده‌ای فرض کنیم و دو مبدأ بی شعور را بپذیریم که زیر بار يك مبدأ با شعور نرویم فقط برای این که مسئولیت شناسیم که آزاد باشیم!! (و چه زیبا فرموده قرآن: انسان برای اینکه میخواهد آزاد بوده فجور و فسق کند انکار میکند).

و البته دو مبدأ مزبور هم چون محتاج یکدیگر بوده و اساساً موجودی

مذهب، ص ۳۳

نیازمند و وابسته هستند خاصیت يك موجود ازلی را نمی‌توانند داشته باشند. وابستگی دلیل عدم ذاتیت وجود و عاریت هستی و به ناچار دلیل مخلوقیت می‌باشد. - دقت کنید. - می‌دانید که الهیون معتقدند خداوند حتی ترکیب ماهوی (که در ذاتش از دو جزء ذاتی همچون جنس و فصل انسان ترکیب باشد) ندارد، زیرا نیاز هر جزء هر چند به جزء مجاورش دلیل فقر و عدم غناء ذاتی می‌باشد، و بنابراین هر يك از اجزاء چیزی وابسته به غیر خود و خواه نخواه معلول غیر می‌باشند، و این با ازلیت ذاتی و ضرورت و حتمیت وجودی و منشأیت برای وجودهای دیگر سازش ندارد، خداوند بسیط است و هیچگونه ترکیب، نه خارجی (همچون ماده و صورت و یا چون دست و پا) و نه ذهنی و ماهوی (چون جنس و فصل) ندارد.

۱۱- وضع پدیده‌ها نشان می‌دهد که در جهان، هدف و غایتی منظور است و بر خلاف وحشت و هراس مادیین از کاربرد لغت هدف در این باره، مظاهر هدف همه جا به چشم می‌خورد. می‌گویند: «چون تا می‌گوئیم «هدف» به نظر اراده و شعور و قصد می‌آید، و ما در جهان شعور و اراده‌ای قبول نداریم!» اساساً کلمه هدف را در این مورد به کار نمی‌بریم، ولی آیا می‌توان گفت: چشم ما برای دیدن درست نشده و شاخ گاو برای زدن درست نشده؟ آیا می‌توان گفت: شاخ گاو برای دیدن است

مذهب، ص ۳۴

هدف در جهان

و چشم برای زدن و یا هیچکدام برای هیچکدام!؟

کلیه پدیده‌های جهان به سوی مقصدی در حرکتند، دانه گندمی که زیر خاک مدفون می‌شود برای این است که روزی

با قدرت حیات، خاک تیره را بشکافد و خوشه‌ای پراز گندم شود. اجزاء فشرده توده خاکی که در شرایط مخصوص درون زمین قرار می‌گیرد برای این است که روزی عقیق و فیروزه شود اسپرم حیوان و انسانی که در رحم جفتش قرار می‌گیرد برای این است که روزی به صورت موجودی قدرتمند تجلی کند، خورشیدی که با نیروی جاذبه خویش کرات منظومه‌اش را به دور خود جمع می‌کند برای این است که با حرارت خود کانون این خانواده را گرم نموده نیروی حیات در آنها بدمد و ... «۱» عقیده غیر هدفیها در این بحث گفته آمد وکل یونانی را به یاد می‌آورد که تصور می‌کرد اعضاء و جوارح ما ابتدا بی‌ارتباط و مستقل از هم ساختمان یافتند و به قول برتراند راسل بنابراین هزاران سر بی‌گردن و بازوی بی‌شانه همراه با چشمانی که در کاسه سر نبودند در هم و بر هم سرگردان بودند، سپس اعضاء و جوارح مزبور به هم پیوسته و از آنها انسان و حیوان پدید آمد. «۲»

(۱) - برای نمونه به کتاب حیات و هدفاری رجوع شود.

(۲) - تاریخ فلسفه غرب ترجمه نجف دریابندری.

مذهب، ص ۳۵

بهر حال هر عاقلی که قدری فکر کند هدف را در همه اجزاء جهان می‌یابد و بلکه به چشم می‌بیند. و منکرین هدف همانطورند که در قرآن کریم آمده (... **لیفجر امامه** - می‌خواهد فسق و فجور کند، منکر می‌شود)، و در مذاکراتی که در زندان با برخی ماتریالیست‌ها داشتیم صریحاً می‌گفتند خدا را قبول کنیم ولی چه لازم که تکلیف و مسئولیت معتقد شویم. در نهادشان می‌خواهند از زیر بار مسئولیت فرار کنند.

این هدف عمومی جهان، نشان می‌دهد که قصد و اراده و شعوری در کار بوده است، شعوری حاکم بر جهان است و با اراده و هدفی آن را ایجاد نموده است. علاوه بر این هدف عمومی، نوعی هدف ارادی هم در جانداران است که موجب شگفتی است.

بسیاری از حیوانات مثل خرچنگ‌گند که هر وقت پنجه یا عضوی از آنها بریده شود سلولهای مربوطه فوراً فقدان آن عضو را خبر می‌دهند و در صدد جبران آن بر می‌آیند و به مجرد اینکه عمل تجدید عضو مزبور خاتمه یافت سلولهای مولد از کار می‌افتند و مثل آن است که خود به خود می‌فهمند که چه وقت موقع خاتمه کار آنها رسیده است. اگر یکی از حیوانات اسفنجی را که در آب شیرین زیست می‌کنند از میان دو نیم کنیم هر نیمه آن به تنهایی خود را تکمیل می‌کند و به صورت فرد کاملی در

مذهب، ص ۳۶

می‌آید، سر یک کرم قرمز خاکی را ببرید سر دیگری برای خود می‌سازد.

هدف در حرکت حیوان و نبات

اگر جوجه زنده‌ای را از آشیانه خارج کنید و در محیطی دیگر آنرا پیروانید همین که به مرحله رشد و تکامل رسید خود شروع به ساختن لانه به سبک و طریقه پدرانش می‌کند.

حشره آموفیل کرمی را شکار می کند و به نقطه‌ای از پشت او نیش می زند نه آن اندازه که کرم بمیرد و گوشت آن فاسد شود، بلکه به اندازه‌ای که بی حس شود و تکان نخورد، آنگاه در نقطه مناسبی از بدن کرم تخمگذاری می کند، پیش از اینکه بچه‌ها به دنیا بیایند خودش می میرد، بچه‌ها از گوشت تازه کرم تغذیه می کنند تا بزرگ شوند، این فرزندان با آنکه مادر را هرگز ندیده‌اند پس از آنکه به حد رشد رسیدند در موقع تخمگذاری عمل مادر را با همان دقت و بدون اشتباه تکرار می کنند ...

مارماهی‌ها همین که به مرحله رشد رسیدند در هر رودخانه و برکه، در هر گوشه جهان باشند به طرف نقطه‌ای در جنوب جزائر «برمودا» حرکت می کنند و آنجا در اعماق ژرف اقیانوس تخم می گذارند و همانجا می میرند، آن عده مارماهیها که از اروپا می آیند هزاران کیلومتر می پیمایند تا به نقطه مزبور برسند آن وقت بچه‌های آنها که هرگز اروپا را ندیده‌اند و تا چشم گشوده‌اند خود را در جهانی بیکران از آب دیده‌اند

مذهب، ص ۳۷

همین که امکان شنا پیدا می کنند حرکت کرده پس از عبور از دریاها و برکه‌ها و درگیری با امواج اقیانوسها دوباره به همان رودخانه و برکه‌ای که والدینشان از آنجا آمده‌اند بر می گردند، در موطن اصلی خویش زندگی می کنند تا به سن رشد برسند، آنگاه طبق همان سنت پدرانشان برای تولید به جزائر برمودا می روند و پس از تخم گذاری در قبرستان آنجا مدفون می شوند! حالا انتخاب محل مزبور برای تولید و نیز برای آرامگاه ابدی چرا؟ نمی دانم. و این قبیل مسائل درباره حیوانات بسیار است. «۱» در مورد این هدایت، یا باید بگوئیم سلولهای حیوانات ذکر شده با شعوری برتر از شعور انسان و دستگاه عقل و اندیشه‌ای مهمتر از مغز انسان همراهند، و یا اینکه ساختمان ماشینی آنها برای هدایت مزبور کافی باشد و به طور خودکار و بدون فکر و شعور به کارهای مزبور مشغول شوند، و یا اینکه نیروی مرموز هدایت کننده‌ای آنها را راهنمایی می کند. پس احتمال سوم صحیح است یعنی نیروی مرموز هدایت کننده‌ای آنها را راهنمایی می کند.

در اینکه آنها دستگاه عقل و اندیشه‌ای همچون انسان ندارند تردیدی نیست و تحقیقات فیزیولوژی احتمال اول را نفی می کند، تقسیم کار و

(۱) - به کتابهایی چون راز آفرینش انسان به قلم کرسی موریسون و کتاب موریهانه اثر مترلینگ و زنبور عسل و مورچه مراجعه شود.

مذهب، ص ۳۸

انتخاب وظیفه و راه یابی بر سر دو راهی‌ها احتمال دوم را نیز نفی می کند.

برهان صدیقین

پس احتمال سوم صحیح است یعنی نیروی مرموز هدایت کننده‌ای آنها را راهنمایی می کند.

البته اگر هدایت ماشینی و بدون ابتکار و توجه هم باشد طبق دلایلی پیشین نمی تواند ساخته شده خود ماده باشد.

۱۲- به این دلیل فلسفی هم توجه بفرمائید: اگر سلسله‌ای از موجودات را ببینیم که همه معلول و موجود امکانی

می باشند (موجود امکانی / موجودی که در وجود خود محتاج به غیر خود است / وجود و عدم نسبت به ذات او مساوی است / وجودش از ذات خودش نیست) همه به حکم صفر بوده محتاج يك وجود ذاتی بی نیاز هستند وگرنه هیچیک از افراد سلسله مزبور تحقق نمی یافت. مادین می گویند:

هر پدیده‌ای از پدیده دیگر به وجود آمده و آن هم از پدیده پیش از او و همینطور هر موجودی از موجودی پیش از خود درست شده و این سلسله وجودی آغازی ندارد هر چه جلو برویم آن موجود هم از موجودی پیش از خود به وجود آمده است.

ولی ما می گوئیم: آخر، مجموعه هزار صفر با يك صفر چه فرقی دارند؟! بالاخره عدد موجود نشده است، چه يك پدیده و چه میلیاردها پدیده، وقتی پدیده باشند و وجودشان از ذات خودشان نباشد نیاز به

مذهب، ص ۳۹

موجودی دارند که او اصیل و بی نیاز باشد و دیگران را به وجود آورد.

اینکه در تعبیر می گوئید: چه عیب دارد، تخم مرغ از مرغ و مرغ هم از تخم مرغ و همچنین ... و اول هم ندارد، یا ما از پدرمان و او از پدرش و همینطور .. و اول هم ندارد .. اگر منظور فقط لفاظی و عبارت پراکنی باشد اشکالی نیست ولی به درد حل مطلب نمی خورد. علت این مسامحه‌ها تغییر فرهنگ فلسفی در زمان ما و غلبه احساسات بر عقل می باشد و راستی این خطر بسیار بزرگی است، اگر ملتی همه چیز را با مقیاس احساسات بسنجد و میان عقل و عاطفه فرقی نگذارد خطر بزرگی در کمین آن ملت است، وقتی می خواهیم حتی توحید را به این دلیل ثابت کنیم که برای جامعه ما خوب است و شرك را چون به ضرر فرد و جامعه ماست «۱» طرد کنیم، این نشان می دهد که چقدر فلسفه ویلیام جیمز بر افکار غالب است که می گفت: «هر چیزی چون مفید است واقعیت دارد»، البته که توحید برای فرد و جامعه مفید است و شرك مضر است، ولی نه چون مفید است پس هست بلکه چون هست مفید هم می باشد، اگر بنا شود حقایق جهان با نفع و ضرر برای ما تحقیق بشود خیلی مسائل به هم می ریزد و حقیقت گم می شود زیرا دیده‌ها هم در

(۱) - اشاره به حرف برخی از اهل قلم از جمله مرحوم دکتر شریعتی که شرك را باطل می دانست به این دلیل که جامعه دو قطبی ایجاد می کند و ضرر اختلاف طبقاتی

مذهب، ص ۴۰

تشخیص نفع و ضرر بسیار متفاوت است، در تشخیص نفع و ضرر مقدار زیادی عواطف و سلیقه‌ها دخالت دارد در حالی که در تشخیص واقعیت ادراکات ذهنی دخالت دارند، در اینکه این چیزی که مقابل من بر دیوار است گچ است سلیقه‌ها دخالت ندارند ولی در اینکه بهتر است گچ روی دیوار باشد یا سیمان، سلیقه‌ها دخالت دارد. این رشته سر دراز دارد، مختصراً هر بحثی متد خاص و مقیاس خاصی دارد.

لازم است جوانهای ما حداقل يك کتاب فلسفه اسلامی بخوانند تا لااقل با اصطلاحات این علم آشنا باشند تا آنگاه

بینند فلسفه مادیت چقدر از فلسفه پرت است، بحث‌هایی کاملاً اجتماعی را فلسفی تصور نموده، و به اصطلاح بحث‌های حقوقی را با مباحث حقیقی مخلوط کرده و در مباحث حقیقی جهان با دید حقوقی و اجتماعی وارد شده است، و تا بیند که فلسفه مادیت هر چند آسانتر و بالنتیجه امکان دسترسی به آن بیشتر است ولی فقط ظاهر است و عمق ندارد! آخر «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا» به ظاهری از زندگی دنیا آگاهی دارند.

۱۳- این دلیل هم که توضیح کلمات مرحوم صدر المتالهین در اسفار می‌باشد، دلیل روشنی است: ۱- اصل هستی در جهان واقعیت دارد و این احتیاج به استدلال ندارد ۲- هستی ضرورت و بی‌نیازی دارد زیرا اگر محتاج باشد لابد به عدم محتاج است و برون هستی چیزی نیست که رفع

مذهب، ص ۴۱

نیاز از هستی کند، عدم و نیستی هم چیزی نیست. پس هستی حتماً واجب و بی‌نیاز است ۳- این هستی‌ها که در جهان ماده می‌بینیم همه محتاج و غیر ضروری هستند، نتیجه اینکه یک هستی ضروری و بی‌نیاز و مطلق وجود دارد که این هستی‌های مادی شعاع وجودی او هستند. فیلسوف مزبور این دلیل را بهترین دلیل دانسته که بدون واسطه و مستقیماً به خداوند می‌رسیم و فلاسفه بعد از او همینطور تمجید کرده‌اند. مادین می‌گویند: اساساً صحبت از وجود مطلق و ضروری بی‌معنا است هیچ چیزی به طور اطلاق ضرورت و هستی ندارد و هر چیزی هم در شرایط خاصی طبق قانون جبر علی و معلولی ضرورت و هستی دارد و بنابراین سخن از یک وجود مطلق کاملاً بی‌جاست.

ولی باید دید دلیل گفته آنان چیست: هیچ چیز به طور اطلاق ضرورت ندارد.. جز این است که تجربیاتی درپاره‌ای موارد معمولی ماده و مادیات کرده‌اند، از این قبیل که هسته درخت در شرایط خاصی باید رشد کند و حتماً رشد می‌کند، آب در شرایط خاصی حتماً به جوش می‌آید، در کره زمین در شرایط خاصی زلزله و یا آتش فشان می‌شود و هیچ یک ضرورت اطلاق ندارند. ولی آیا اصل حرکت عمومی ماده که جزو اصول منطقی آنهاست نیز دوام و ضرورت و اطلاق ندارند؟ آیا همین که می‌گویند: هیچ چیز اطلاق و ضرورت دائمی ندارد موقت است و کلیت و

مذهب، ص ۴۲

اطلاق و دوام ندارد؟

وابستگی فطری

وقتی ما دلیلهای با قاطع می‌بینیم که باید به یک وجود مطلق و ضروری معتقد شویم و گرنه حتی هستی خودمان هم دروغ در می‌آید و قابل توجیه نیست، باز هم بگوئیم: چون بنا گذاشته‌ایم که هیچ چیز را به عنوان مطلق نپذیریم، زیر بار نرویم؟ و این است علم و تسلیم در برابر واقعیت؟

مطلب مهمتر این است که وقتی می‌گوئیم: وجود مطلق ... منظور اطلاق مفهومی نیست «۱» بلکه سعه و احاطه و بی‌نهایتی منظور است یعنی همه جا حضور دارد و بر همه چیز سلطه و قاهریت دارد، نه مثل انسانیت مطلقه که یک مفهوم است. آن وقت چه چیز را انکار می‌کنند؟ احاطه و سلطه و قاهریت را؟!!

۱۴- از نظر روانی بشر در خود احساس وابستگی می‌کند و بدون انس و وابستگی نمی‌تواند زنده بماند اگر انسانی از هر نظر تنها بماند و تنهایی را احساس کند دیگر زندگی برایش قابل تحمل نیست، مهمترین علت

(۱) - اگر اطلاق مفهومی منظور باشد که اساسا این دلیل مبتنی بر قول رجل همدانی در بحث کلیات می‌شود و آن اشکالی دارد که در کتاب «خدا در نهج البلاغه» توضیح داده‌ام، و لذا گفته‌ایم که نتیجه این دلیل به روشنی نشان می‌دهد که وجود يك حقیقت شخصی است و آن خداوند است، اشیاء دیگر همه ظهورات و تجلیات او هستند، و در ذات خود عدم می‌باشند، در ارتباط با او معنی پیدا می‌کنند.

مذهب، ص ۴۳

خودکشی در دنیای روز سرخوردگی عاطفی و احساس تنهایی است و این قابل انکار نیست، انسان دل دارد و دل بدون دلبر نمی‌تواند زندگی کند همان طور که شکم بدون غذا از طرفی می‌دانیم و هزاران بار تجربه کرده‌ایم که این موجودات مادی از انسان و غیر انسان قابلیت پر کردن خلاء روانی انسان را ندارند.

دل را به کف هر که نهم باز پس آرد کس تاب نگهداری دیوانه ندارد

تقصیر از شاعر است که ارزش دل خود را ندانسته و به کف هر کسی سپرده است. غلبه حس ظاهر بر انسان مادی که گرفتار محیط است باعث شده که در تعیین دلبر خویش دائما راه اشتباه پوید. گاهی در درهم و دینار و ریال و دلار، و زمانی در جاه و مقام، و گاهی در باغ و بوستان، و زمانی در حیوان و انسان. و همواره سر خوردگی پیدا می‌کند و گهگاه بیدار می‌شود و باز هم گرفتار و باز هم دور و تسلسل برای انسان محیطی و زمینی.

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
يك روز صرف بسن دل شد به این و آن روز دگر به کنندن دل زین و آن گذشت

مذهب، ص ۴۴

ولی انسان برتر از محیط، انسان آسمانی، و یا صحیح تر بگویم انسان الهی، دیگر آزاد شده است، بندها را گسسته و آرام دل خویش را پیدا کرده است اگر از ابتدا يك انسان والا بوده که سالم و دست نخورده و فرزند طبیعت و «امی» باقی مانده و عمرش هیچ هدر نرفته است او مزه انقطاع الی الحق را چشیده و دمادم بیشتر می‌خواهد: خدایا کاملترین مراتب انقطاع را عنایتم کن. «۱» و اگر انسان زمینی بوده و سپس با تجربه شده است، گر چه مقداری عمرش تباه گشته لیکن بیداری دفعی حالت جهش به او داده و به جبران عمر از دست رفته‌اش وا داشته است.

خبر دهید به صیاد ما که ما رفتیم که فکر صید دگر باشد و شکار دگر

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت يك چند نیز خدمت معشوق می‌کنیم

صحی القلب عن سلمی و اقصر باطله و عری افراس الصبأ و رواحله

(۱) الهی هب لی کمال الانتفاع الیک از مناجات ائمه (ع) در ماه شعبان

مذهب، ص ۴۵

دل از دست سلمی آزاد شد و روش باطلش را رها نمود ...
 گرفتن و آزاد کردن دائمی محبوبها (اعم از مال و مقام و دوست) در انسانها دلیل بسیار مهمی بر این انس غریزی است و اینکه مقام واقعی انس انسان چیزی برتر از اینهاست و چه دلیلی بهتر از این.
 و همانطور که قدرت عقل انسان بسیار فراتر از درک مسائل خاص مادی است و اندیشه انسان می خواهد همه چیز را بداند و محدود به فکر خاصی نگردد، قدرت عاطفی انسان هم به حدی زیاد است که به هیچ وجه حاضر به پذیرش حصار ماده نیست و همین است که هر گاه گرفتار مورد خاصی از جهان ماده شود دوام نیاورده پس از چند صباحی بند را پاره کرده و خود را آزاد می کند ولی باز در مورد دیگر ... و همینطور .. تا بفهمد که برای چیزی برتر ساخته شده است. «ای آدمیزاده (بی جهت به خود زحمت مده) همه چیز را برای تو ساختم ولی تو را برای خود ساختم. «۱» حالت توجه به ماوراء جهان ظاهر، و لطافت و وارستگی مزبور در ابتدای بلوغ بیشتر است، و اگر محیط و تبلیغات انحراف آور نباشد و پرده ای بر حالت فطری مزبور نگردد کاملاً محسوس می شود. در مواقع تلطیف روح که عوارض شهوات و عصیانها فرو می نشینند ندای فطرت

(۱) - از حدیث قدسی. یا بن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی.

مذهب، ص ۴۶

بیشتر به گوش می رسد. هنگام گرفتاریهایی که پناهی ظاهری نیست باز هم بشر خود را وابسته به جایی می بیند و به نیروی معنوی قاهری دست می آویزد.
 برای ما همان تجربه و دقت در حالات مختلف انس که اشاره کردم کافی است. به خود و حالات مختلف خود مراجعه کنید ببینید چه دریافتی دارید، برخی دانشمندان هم این موضوع را صریحاً اعلام داشته اند. «واستانی» روانشناس می گوید: این احساسات مذهبی در حدود ۱۶ سالگی پیدا می شود و این موضوع را می توان یک صورت فشرده از توسعه شخصیت جوان دانست، این احساسات به جوان که تحت تاثیر نیروهای مختلف قرار گرفته است اجازه می دهد که علت نهائی خود را در وجود خدا پیدا کند. «۱» جان ابورت استاد دانشگاه کلمبیا می گوید: هیچ فرهنگ و تمدنی را در نزد هیچ قومی نمی توان یافت مگر آنکه در آن شکلی از مذهب وجود داشته است، ریشه های

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی _____ ۱۹
مذهب در اعماق تاریخ تا آنجا که ثبت شده کشیده شده است. «۲» اینشتاین دانشمند معروف می گوید: يك عقیده و مذهب بدون استثناء

(۱) - بلوغ - از سری چه می دانم.

(۲) - مذهب در آزمایشها و رویدادهای زندگی.

مذهب، ص ۴۷

بین همه وجود دارد. گر چه با شکل خالص یکدست در هیچکدام یافت نمی شود. من آن را احساس مذهبی آفرینش یا وجود می دانم، بسیار مشکل است این احساس را برای کسی که فاقد آن است توضیح دهم. فرد کوچکی امال و اهداف بشری و عظمت و جلال ماوراء طبیعت را حس میکند. او وجود خود را يك نوع زندان می پندارد چنان که می خواهد از قفس تن پرواز کند و تمام هستی را يك باره به عنوان حقیقت واحد دریابد. «۱» نظر معروف یونگ روانکاو مشهور را حتماً می دانید که معتقد به اصالت حس مذهب شد و بر خلاف استادش فروید قیام نمود. برگسون فرانسوی (وفات ۱۹۴۱) می گوید: دیانت و اخلاقی که از مبدأ عالی سرچشمه گرفته، همان مایه دانشی است که در جانوران، غریزه و در انسان عقل را به وجود آورده است. از آن مایه در انسان قوه اشراقی به ودیعه گذارده شده که در عموم به حال ضعف و ابهام است، ولی ممکن است که قوت و کمال یابد ... شخص اتصال خود را به مبدأ در می یابد و آتش عشق در او افروخته می شود ... علاقه اش از جزئیات سلب شده به طور کلی به حیات تعلق می گیرد. «۲»

(۱) - دنیائی که من می شناسم، ص ۵۳.

(۲) - سیر حکمت در اروپا.

مذهب، ص ۴۸

ویلیام جیمز می گوید: هر قدر انگیزه و محرك میلهای ما از عالم طبیعت سرچشمه گرفته ولی غالب میلها و آرزوهای ما از عالم ماوراء طبیعت است چرا که غالب آنها با حسابهای مادی و عقلانی جور نمی آید. «۱»

آزادی فکر و اندیشه

در روان و فطرت ذاتی انسان، انس و وابستگی نهفته است، ممکن است یکی به «الله» و دیگری به «نمرود» وابسته باشد لیکن اصل وابستگی مسلم است و امکان جدائی آن نیست، آنها هم که منکر جهان غیب و ماوراء طبیعتند وابسته به مقام و شخصیتی هستند، ببینید کمونیستهای ماتریالیست همان مقام خدائی را برای لنین قائلند، صف يك کیلومتری به انتظار نوبت می بندند تا به سر قبرش بروند و تاج گل نثار کنند و مخالف مکتبش را مرتد می خوانند و کلماتش را همچون کلمات کتب مقدس الهی مورد دقت و بررسی قرار می دهند، گو اینکه او را خالق نمی دانند «۲»، و این بدترین خضوع و فروتنی است، یعنی در برابر کسی خضوع پرستشی می کنند که در تکوینشان هیچ دخالتی

ندارد، خالقشان نیست تا آگاه به نیازهای فردی و اجتماعی، جسمی و روحی يك قرن و قرنهایشان باشد، تا کلماتش بر طبق آگاهی از نیاز نسلیها باشد و در عین حال برایش مقام

(۱) - دین و روان.

(۲) - این کلمات مربوط به پیش از فروپاشی شوروی بوده است، الان را نمی دانم.

مذهب، ص ۴۹

خداوندگاری و برای کلماتش مقام وحی معنوی، و برای مخالفینش مقام ارتداد قائلند ... می خواهم بگویم در نهاد همه ندای «الله» هست ولی آنها که همه وقت خود را به هوسهای دنیا داده اند نمی شنوند و چون با فطرت خود به وی وابسته اند اشتباهی به دنبال دیگران می روند، آری

«دانش حق ذوات را فطری است دانش دانش است کان فکری است»

این است که تبلیغات انبیاء بیشتر بر اساس آزاد کردن انسانها از قید بندگی انسانهای زمینی است یعنی اینها با شما فرقی ندارند، ای انسان بنده فردی همچون خود مباش تو آزادی «۱» معبود و محبوبی جز الله نیست. «۲» و این است که کلمات قرآن در معرفی خداوند بیشتر به عنوان توصیف است نه استدلال، یعنی معبود و محبوب شما کسی است که این صفات را دارد به دنبال دیگران نروید، اگر مختصری در این اوصاف و اعمال آن خدای غیبی فکر کنید هم او را می شناسید و هم از بردگی دیگران آزاد می شوید.

ممکن است بگویید: رهبران مکتبهای مادی چه بسا خودشان ادعا خداوندگاری نداشتند پیروانشان این قدر بزرگشان کردند و سپس بت شدند، همین وضع در خود انبیاء و رهبران مذهبی هم هست، گروهی هم

(۱) - لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا.

(۲) - لا اله الا الله.

مذهب، ص ۵۰

علی پرست شدند برخی امام هادی را محلولی از خدا و ماده گرفتند.

انقلاب غیر مذهبی

ولی وقتی می بینید رهبران مذهبی شدیداً با این فکر مبارزه می کردند و حتی پرستندگان خود را به عنوان انگل مزاحم جامعه از بین می بردند کاملاً متوجه می شوید که: اولاً آنها مراقب بودند این وضع برایشان به وجود نیاید و بشر از قید اسارت آزاد گردد و ثانیاً مکتبشان فقط بر پایه خیرخواهی انسانها بوده نه منافع شخصی خود و استبداد رای، وگرنه برایشان بهتر بود که دیگران آنها را به مقام خدائی برسانند، ولی حتی شدیداً ناراحت می شوند که کسی پایشان را ببوسد که این بندگی و اسارت است.

و همین وجه امتیاز حق و باطل است، باطلی هر چند در لباس مذهب! آقا خان اسماعیلی طوری پیروانشان را بار می‌آورد که آب دهانش را به بهای گزافی بخرند و از کف دست فلان گدا بردارند و به روی خود بمالند! و حق کوچکترین اعتراض را به خود ندهند که چرا آقا از پولهای ما اینقدر عیاشی می‌کند، پیروان شوقی افندی هم همینطور که خودتان عیاشیهای او را بهتر می‌دانید! ولی امام معصوم که چه بگویم که برتر از سخن است، همین مراجع شیعه را بنگرید چقدر مردم در انتقاد از آنها آزادند، این نه خواست شخصی آنهاست، این گوشه‌ناچیزی از روش رهبری اسلامی است که تا حدود بسیار کمی عملی می‌شود.

مذهب، ص ۵۱

امام صادق علیه السلام ناراحت می‌شود و تندی می‌کند که چرا پایش را بوسیده‌اند «۱» علی علیه السلام افرادی را اعدام می‌کند که چرا او را خادمی دانند! ولی فرعون می‌کشد که چرا او را خدا نمی‌دانند و توبه نمی‌کنند! نمرود نقشه قتل و سوختن ابراهیم را می‌کشد و سپس تبعیدش می‌کند که چرا تمام ربوبیت و حیات بخشی او را انکار می‌کند، استالین تصفیه‌های خونین به راه می‌اندازد که چرا تسلیم محض و بلا شرط نظریاتش نیستند، که چرا همه عدد رقیب بالنسبه موجه و محبوب دارد، همین روزها صحبت از اصلاح قانون اساسی شوروی است، رفیق برژنف ادعا می‌کند که می‌خواهد این قانون را که ساخته دوران استبداد استالین است اصلاح کند. «۲» ممکن بگوئید: «راستی اگر این انس و توجه به ماوراء طبیعت در نهاد هر انسانی است پس چرا این همه انکار می‌کنند. هم اکنون حدود یک سوم جهان کمونیست شده‌اند، و نفی مذهب هر چند در دولت حزبی به صورت ماده‌ای قانونی عنوان نشده ولی دولت در برابر تبلیغات مذهبی

(۱) - دست بوسی اگر به منظور ترویج از مکتب الهی باشد - که در روایت آمده: ید النبی او من ارید به النبی - جائز است لیکن پابوسی بشدت طرد شده است.

(۲) - همانطور که سالها پیش مولف محترم در کتاب مالکیت خصوصی در اسلام، پیش بینی کرده و مرحوم امام خمینی هم در پیام خویش به گورباچف پیش بینی کرده بودند شوروی سابق از هم گسیخت.

مذهب، ص ۵۲

تحول در کشورهای کمونیست

هم ساکت نمی‌نشینند و عملاً نفی می‌کند. دولت کمونیستی با مذهب به انحاء مختلف مبارزه می‌کند که لنین آن را داروی مخدر خوانده است. و می‌گفت: «مذهب تریاک توده‌هاست ... تا جایی که به کار دولت مربوط می‌شود مذهب امری خصوصی است اما برای حزب، مذهب امری خصوصی نیست ...» «۱» در کشورهای کمونیستی دانشمندانی هستند که پیرو آن مکتبند، در کشورهای آزاد هم افرادی چون برتراند راسل و سارتر و غیره هستند. از طرفی مذهب نوعاً اهل سازش بوده و تخدیر می‌کرده است، و خلاصه نام خدا همراه با سکوت در برابر مظالم بوده است. انقلاب‌ها هم بیشتر به وسیله کمونیسم انجام شده است. به این نکته هم توجه کنید که اگر مذهب اصالت دارد و حقیقت و واقعیت است پس چرا اثری در دنیاندارد، و انقلابی به راه نینداخته!! است انکار واقعیت حتی

نسبت به يك سر سوزن یا يك سیم برق امکان ندارد. اگر عملاً انکار سوزن کنید دستتان مجروح می‌شود و با انکار برق خطر مرگ نزدیک می‌شود...»

ولی این مطالب، باطل و نارواست، به نظر ما انقلاب‌ها همه جا مذهبی بوده است. انقلاب همه جا مرهون جانفشانیها و از خود گذشتگیهاست و آن هم بدون آزاد شدن از قید ماده و وابستگیهای مادی امکان ندارد.

(۱) - از مقاله سوسیالیسم و مذهب و نیز نظریه حزب کارگر درباره مذهب: بقلم لنین.

مذهب، ص ۵۳

بشر برای سیر شدن شکم و ارضاء غرائز مادی جان خود را در حالت عاقلانه از دست نمی‌دهد، مگر در لحظه‌های جنون‌آمیز و غیر عاقلانه که نمی‌تواند حالت مبارزه استراژیک داشته باشد. مبارزه خود يك علم است و تداوم مبارزه که منجر به انقلاب می‌شود بدون يك روش عاقلانه و عالمانه صحیح، محکوم به شکست می‌باشد. ابوذر غفاری هم در آن جمله معروفش: تعجب دارم که فقیر چرا به روی مردم شمشیر نمی‌کشد... همین مطلب ما را می‌گوید. یعنی ابوذر می‌داند که واقعیت این است که مردم برای رفع فقر و جهات مادی انقلاب نمی‌کنند، منتها علت این واقعیت را نمی‌داند و تعجب می‌کند که چرا شمشیر نمی‌کشند.

اینکه می‌بینید افرادی غیر مذهبی مبارزه می‌کنند و حتی جان خود را از دست می‌دهند اگر خوب دقیق شوید خواهید دید اولاً درصد این افراد در مقایسه با مذهبی‌ها بسیار اندک‌اند، و ثانياً نوعاً در يك حالت احساسی و شعارگونه قرار می‌گیرند و دست به اعمال حاد و تندی می‌زنند، و لذا وقتی در سلولهای تاریک و تنهای بازداشت‌گاههای دشمن و زیر شرایط خاص بازجویی قرار می‌گیرند استقامتشان تغییر می‌کند و درصد تسلیم شدگان آنها در مقایسه با مذهبی‌ها خیلی زیادتر است، و همین درصد آماري ملاک نتیجه‌گیری مطالب اجتماعی می‌باشد.. و اما درباره

مذهب، ص ۵۴

کشورهای کمونیستی باید توجه داشته باشید که اولاً در این کشورها حکومت به دست کمونیستهاست نه اینکه مردم همه کمونیست باشند.

کودتا در کشورهای کمونیستی

طبق آخرین آمار افرادی که عضویت حزب کمونیست را در شوروی پذیرفته‌اند فقط ۱۶ میلیون یعنی کمتر از يك بیستم جمعیت شوروی می‌باشند، و در چین کمونیست فقط ۲۷ میلیون یعنی حدود يك سی‌ام جمعیت آن کشور. در همین چین کمونیست حدود ۶۰ میلیون مسلمان زندگی می‌کنند اهمیت این موضوع وقتی روشن می‌شود که توجه به تبلیغات وسیع حزب با تمام وسائل و امکانات دولتی که در اختیار دارد بکنید، و از آن طرف مشکلات و عدم امکانات پیروان مذاهب و به خصوص مسلمانان را در نظر بگیرید، و به یاد بیاورید که در زمان استالین در شوروی مسلمانان را برای دریافت کوپن دولتی نیز در مضیقه زیادی قرار می‌دادند و حتی گفته می‌شد: احتیاجاتتان را از خدایتان بگیرید! دولت برای شما چیزی قرار نداده است! «۱» شما تصور می‌کنید ویتنام کمونیست شده است؟

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی
 حزب کمونیست با نوعی کودتای داخلی و نادیده گرفتن فعالیتهای مداوم و پیگیر مذهبی‌های ویتنام، قدرت داخلی
 انقلابیون و سپس حکومت را به دست گرفت، توجه

(۱) - چنانکه هم اکنون در بسیاری کشورها، در اروپای غربی، و در هند شرقی، مسلمانان را اذیت و حتی برخورد فیزیکی می‌کنند.

مذهب، ص ۵۵

مردم ویتنام - که تخدیر شده بودند و راضی به همان زندگی برده منشانه بودند - به انقلاب و لزوم جنبش و تحقیر حالت رضا به وضع موجود، به وسیله هشدارهای مداوم روحانیون بودائی انجام شد، آنها بودند که در میدانهای پر جمعیت شهر سایگون خود را آتش می‌زدند و در میان شراره‌های آتش آرام و متین می‌نشستند و زمزمه کنان و ذکر حق گویان به لقاء خداوند می‌شتافتند و بدین وسیله بالاترین وجه ممکن بیداری را در مردم زنده می‌کردند و به مردم می‌فهماندند که بودا هم در این شرایط، انقلاب می‌طلبد، کمونیستها تا آخرین حد ممکن از این جانفشانیها استفاده کردند و خودشان حتی یک مورد این چنین نداشتند. و همین که قدرت را به کف گرفتند - / انهم لابد به این بیان مانوس که می‌گویند: چه فرقی می‌کند؟ ما و شما نداریم، هدف بالاتر از اینهاست! ما زیر نظر شما کار می‌کنیم! فعلا وقت طرح این مطالب اختلافی نیست «۱» مذهبی‌ها را چنان در مضیقه قرار دادند که باز هم روحانیون بودائی خود را در همان میدانها آتش می‌زنند ولی این دفعه از ستم کمونیستها، که خودشان آنها را به قدرت رسانده‌اند! اینکه لنین در شوروی هم از دست روحانیون انقلابی می‌نالید به همین جهت است که اینها در مردم نفوذ دارند، آن هم چون با فطرت مردم

(۱) - و از این قبیل حرفها که در زندگی کمون مشترک در زندان می‌شنیدیم.

مذهب، ص ۵۶

بیشتر انس دارند، اینها بودند که در بیداری مردم شوروی علیه حکومت تزار بیشترین اثر را داشتند و همینها هم می‌توانند برای لنین خطری باشند! هر چند روحانیونی هم بودند که با تزار همکار بودند، ولی آنها موقعیتی نداشتند و لنین از وجود آنها بسیار خوشحال بود که به نفع او بودند و سوژه و بهانه برای تبلیغ او علیه مذهب!
 وقتی ماکسیسم گورکی مقاله‌ای در یکی از نشریات معتبر روسیه می‌نویسد و می‌گوید: خدا یافتنی نیست، خلق کردنی است، خدا را باید خلق کرد، نباید جستجو کرد، جستجوی خدا را باید فعلاً کنار گذاشت که مشغولیت بی‌فایده‌ای است! جستجوی چیزی که وجود ندارد ... شما خدای ندارید، هنوز خلق نکرده‌اید، خدایان را جستجو نمی‌کنند، خلق می‌کند زندگی را اختراع نمی‌کنند، خلق می‌کنند» (یعنی خدا فعلاً ذهنی است و بعداً باید ساخت).
 لنین از همین تعبیر هم درباره خدا ناراحت شده نامه‌ای به ماکسیسم گورکی بدین شرح می‌نویسد: ما کسی عزیزم روزنامه ... به دستم رسید با قطعه‌ای از مقاله تو: خدا خلق کردنی است ... آیا تو مخالف جستجوی خدا هستی که خداسازی را جای آن بگذاری؟! وحشتناک نیست که چنین چیزی از تو سر بزنند؟! خداجوئی، خداسازی، خدا

مذهب، ص ۵۷

فرق را با هم دارند که شیطان زرد و آبی و ... «۱» خطر همین خدای موجود خیلی کمتر از خدای ظریف و معنوی تو است که لباسهای بسیار جذاب ایدئولوژیکی به بر کرده باشد، کشیش کاتولیکی که دختران جوان را بی سیرت می کند، از کشیشی بدون ردا، فاقد مذهب خام، که به سلاح ایدئولوژی مجهز شده و دموکرات هم هست و در وعظهایش دم از خدا و مذهب می زند برای دموکراسی به مراتب کم خطرتر است! افشاء محکومیت و طرد کشیش اول آسان است ولی دومی را نمی توان به این آسانی طرد نمود. تو که ضعف و سستی و تزلزل روح عوام روسیه را می دانی ... واقعاً کار تو دهشتناک است ... «۲» حتماً در این عبارات توجه به موقعیت مهم کشیشان انقلابی روسیه دارید. لنین از موقعیت آنها وحشت دارد. نشریات کمونیستی سهم به سزای آنها را در انقلاب نادیده گرفته اند!

و خلاصه لنین و به خصوص استالین حق آن بیچاره ها را کف دستشان گذاشتند که چرا دقت نکردید و مراقب نبودید که برای چی و کی کار می کنید؟!

(۱) - اگر توجه نسل حاضر را لازم نمی دیدم این تعبیر را نقل نمی کردم که نقل بد زبانی دیگران هم زشت است و هم شایسته قلم ما، نه.

(۲) - مجموعه مقالات لنین، ص ۶۰.

مذهب، ص ۵۸

واقعیت این است که همانطور که در برخی روایات ما آمده آنکه دین ندارد وفا هم ندارد. باید بدانیم که ما با کفر مطلق هرگز هدف مشترک نداریم!

آیا اعتقاد به خدا از ترس است؟

آن بیچاره ها بودند که مردم را به طرد حالت رضا و لزوم جنبش علیه تزار دعوت کردند، وگرنه خودتان حدس بزنید که از عوام متزلزل روسیه ..

(که هنوز طرد مذهب نکرده اند) بدون وجود کشیشان انقلابی نمی توان استفاده های انقلابی نمود، آن بیچاره ها می دیدند اگر مردم را روشن نکنند نسل روشن معاصر که روشن بینی را فقط در پناه رهبران کمونیسم می بیند به آن طرف متمایل می شود، حقیقت مذهب را گفتند که نسل روشن، گرایش به آن طرف پیدا نکند، ولی نتوانستند همه جا همراه نسل معاصرشان بروند ..

در چین هنوز مذهب رائج، بودائیسیم و کنفوسیوسیسم و سپس اسلام و مسیحیت است. مائو با آن همه عظمت و تبلیغات و کارهایش نتوانست جای بودا را بگیرد یا لااقل بودا را از خلق چین کاملاً بگیرد، تازه چین از اسلام واقعی چه اطلاعی و چقدر بهره دارد؟ حتی مسلمانان چین.

انقلاب ایران را هم که ملاحظه کردید، مردم فقط به عشق مذهب و رهبر مذهبی چه کردند. انقلابی مذهبی و بزرگ که رژیم ۲۵۰۰ ساله و

مذهب، ص ۵۹

همه تبلیغات و فلسفه بافیهای آن را از بیخ و بن بر کند، حالا شما از همه نزدیکان شهداء انقلاب تحقیق کنید که اینها چرا شهید شدند؟ آیا آب و نان نداشتند؟ یا فقط چون رهبر مذهبی شان فرمان داده بود؟ می آمدند و التماس می کردند که دعا کنید ما شهید شویم. در برخی موارد فرزند به پدرش اعتراض می کرد که چرا به طور قاطع دعا نمی کنی؟ اگر از دل و جان بخواهی حتما دعاء پدر درباره فرزندش مستجاب می شود!!

مطمئن باشید اگر این روح مذهبی نبود نه پیروز می شدیم و نه به فرض پیروزی، این آرامش و امنیت را نسبی داشتیم. «۱» در اینجا باید حتماً توجه داشته باشید که پذیرش کمونیسم از طرف افرادی که عضو حزب شده اند و کمونیسم را پذیرفته اند حتماً ملازم با نفی خدا نیست، کمونیسم در متن معنای مکتبی اش مکتبی اقتصادی است. ممکن است يك شخص کمونیست باشد و معتقد به زندگی اقتصادی اشتراکی کمون وار باشد لیکن ماتریالیست و ماده پرست نباشد.

و اما دانشمندانی که از کشورهای کمونیست و غیر آن، یاد می کنید.

در مقابل از آن طرف دانشمندان بسیار بیشتری هم هستند که خداپرست می باشند.

(۱) - از آن طرف در این زمان - شهریور ۵۹ - جریان انقلاب کارگران لهستان را در پناه مذهب، علیه حکومت کمونیستی آن کشور بنیید و خودتان دقت کنید که چه مطالبی از این حادثه استفاده می شود.

مذهب، ص ۶۰

مگر اینکه شما هم مثل برخی نوشتجات بی مغز برخی ماتریالیستها

ناتوانی فلسفی غرب

بگوئید: آنها تحت تاثیر حس ترس همچون انسانهای اولیه معتقد به خدا شده اند، از ترس زلزله و قحطی و خورشید گرفتگی و غیره!!

آیا راستی شما باور می کنید که کفر راسل از شجاعت است و ایمان انیشتاین از ترس؟

به علاوه شما کلمات منکرین خدا و ماده پرستان را ببینید، در برابر چه شبهات سستی مانده اند و بدان جهت انکار خدا نموده اند، مثلاً راسل در شرح حال «استوارت میل» انگلیسی به این قصه برخورد کرده که: پدرم به من می گفت تحقیق از آفریننده و خالق بی جاست، زیرا جواب درستی ندارد، اگر بگوئی: خدا ما را آفریده است فوراً می پرسیم: خدا را کی آفریده است؟ این قصه مرا بیدار کرد و فهمیدم خدائی در کار نیست. «۱» و یا در برابر این اشکال عاجز است که اگر خدای مدبر و آگاهی در کار است پس چرا فاشیسم را به وجود آورده است. «۲»

خوب شما حساب کنید فیلسوف شهیر انگلستان در پاسخ چه مسائلی در مانده و از درماندگی به الحاد گرائیده است! طلاب ابتدائی حوزه های علمی که هیچ، مردم عادی مسلمان هم می دانند که وقتی می گوئیم خدا،

(۱) - از کتاب چرا مسیحی نیستم به قلم راسل.

(۲) - از کتاب چرا من مسیحی نیستم.

مذهب، ص ۶۱

یعنی وجود ضروری و واجب که وجودش از خودش می‌باشد، و عقل با صراحت، وجود چنین چیزی را اعلام می‌دارد و فطرت، این وابستگی را صحنه می‌گذارد. اگر ما علتی داریم به خاطر همین فقر و امکان و نیاز ماست، اگر خدا هم علتی داشت که او هم چون ما ممکن بود و از همین سلسله حساب می‌شد، و خدا نبود و باید به دنبال خدا برویم. و نیز همه می‌دانند فاشیسم با انتخاب بد انسانها به وجود آمده است.

انسان موجودی است مختار نه مجبور، اگر کمال انسان، جبری بود که انسان نبود، کمال انسان، اختیاری است، و لازمه اختیار و انتخاب هم این است که گروهی بدنبال هوسها بروند، یعنی چون مجبور نیستند، بسته به قدرت و ضعف اراده آنها و مقدار استقامت و ایستادگی شان در برابر محیط می‌باشد و آنها که اراده خود را در برابر محیط خارج یا امیال داخلی خویش تقویت نکرده‌اند می‌لرزند و خلاف قانون کار می‌کنند و به پیروی از «مکیاول»، فاشیست می‌شوند.

اساساً عجز غرب در بررسی مسائل فلسفی موجب الحاد این گونه افراد شده است، فلسفه به آن صورت که در شرق مطرح است در غرب نیست و چندان عمقی ندارد، نمی‌خواهم کلی گویی کرده باشم، حتی جوانهای دانشگاهی ما که در حاشیه مسائل فلسفی حوزه‌های علمی قرار دارند و آگاهی بیشترشان از فلسفه شرقی سطحی است، وقتی مناظره

مذهب، ص ۶۲

«کاپلستون» کشیش مسیحی انگلستان را با برتراند راسل درباره خدا می‌خوانند ناراحت می‌شوند که این کشیش چقدر سطحی است و ناآگاه! و البته باید در برابر شبهات راسل هر چند سست، بماند و پاسخهایش قانع کننده نباشد، این قصور بیان فلسفه غرب است، هنگامی که آن مصاحبه از یکی از فرستنده‌های رادیویی پخش می‌شد جوانهای معمولی ما از بیسوادی کشیش مزبور عصبانی می‌شدند.

وقتی آنسلم مقدس برای خداوند اینطور استدلال کند که: «هر کسی تصویری از بزرگترین ذات دارد و چنین ذاتی حتماً وجود دارد زیرا اگر نباشد بزرگترین ذات خارجی موجود از آن بزرگترین ذات تصویری بزرگتر می‌شود و این خلف است پس حتماً ذاتی هست که هم تصور او و هم خارجاً بزرگترین ذات باشد!» باید راسل هم گیج شود.

آنسلم از تصور شیء وجود آن را استنتاج کرده است و این مطلبی بسیار سست است، ممکن است چیزی را تصور کنیم که در خارج نباشد و ممکن است چیزی در خارج باشد که ما تصورش را نکنیم. شاید می‌خواهد بگوید: «بر اساس برگشت همه علوم بحس (که انتزاعیون شرقی آن را قبول دارند) باید این تصور از خارج آمده باشد پس بزرگترین ذات حتماً در خارج هست» ولی آنها که با فلسفه آشنائی دارند می‌دانند که آنچه صحیح است برگشت همه علوم بحس است نه اینکه هر علمی عیناً

مذهب، ص ۶۳

محسوس باشد، وگرنه اساساً غیر ماده را نمی توان اثبات کرد که آنسلم می خواهد اثبات کند. برگشت علوم بحس در اینجا به این معنی است که:

مفهوم ذات، و بزرگ، و، تر تفضیلی، و هستی، را جداگانه و هر کدام را به طوری از خارج گرفته ایم و با هم ترکیب نموده و تصویری از ذات بزرگتر پیدا کرده ایم نه اینکه مستقیماً به همین صورت از خارج وارد مغز کرده باشیم، این همه صور جزئی خیالی و معانی کلی معنوی و تصدیقی در ذهن داریم که به این صورت در خارج نیستند، به نظر من روشترین توجیه کلام آنسلم همین است که بگوئیم او تصور کرده است که هر تصویری باید عیناً در جهان خارج باشد. آن وقت فیلسوفان مشهوری هم چون دکارت و لایبنیتس و اسپینوزاهم آن را پذیرفته اند هر چند کسانی مثل کانت آلمانی هم انتقاد کرده است.

بارکلی انگلیسی (وفات ۱۷۵۳) می خواهد از این راه اثبات کند که:

«چون دیدن و ندیدن اشیاء از اختیار ما بیرون است پس یقیناً ذات دیگری هست که بر ایجاد این تصورات در ذهن ما توانا می باشد و آن ذات باری است و من به جای اینکه محسوسات خود را به جوهرهای جسمانی منتسب سازم به اراده خداوند نسبت می دهم.» (۱)

(۱) - سیر حکمت در اروپا/ فروغی.

مذهب، ص ۶۴

و یا به نقل دیگر که با روح سوفسطائی گری بارکلی سازگارتر است:

«اگر عالم خارج عبارت از تصورات ما باشد پس لازم است يك ذهنی وجود داشته باشد که این تصورات در آن حال باشند ولی چون حتی در هنگامی که اشیاء در ذهن ما نیستند و ما آنها را درک نمی کنیم باز هم تقرر و تحقق دارند پس حتماً باید در يك روح جامع حاضر و ناظری باشند که در همه احوال آنها را ادراک می کند و او خداست که تصورات حاصله در ذهن ما نیز اثر ایجاد اوست. خلاصه اینکه عامه مردم می گویند چون خدا موجود است پس به همه چیز علم دارد ولی من می گویم چون بالضروره باید روحی باشد که به واسطه علم او به اشیاء آنها موجودیت یابند پس خدا وجود دارد.» (۱)

دلایل‌های سست

که بنابر تعبیر اول راه استدلال برای وجود خداوند بی اختیار بودن انسان است و در تعبیر دوم اثبات وجود جهان حتی در صورت غفلت و توجه ما به جهان، و چون وجود مساوی است با تصور (بنا به فلسفه سوفیستی بارکلی) پس باید خدائی باشد که این تصورات آنجا باشند! این است فلسفه و مذهب آنها!

سوفیسم غلط است، و اثبات واقع برای جهان ما تصویری در صورت غفلت ما غلط تر! وقتی جهان چیزی جز علم نیست و راه علم هم فقط

(۱) - فلسفه تحلیل منطقی، ص ۹۷.

مذهب، ص ۶۵

تصورات ماست، از کجا که در حال غفلت ما جهانی باشد؟ و علم خدا را تصورات دانستن غلط بزرگتر. البته کسانی چون لابینیتس و اسپینوزا تعریفها و بیاناتی غیر از آنچه گذشت دارند که موافق با روح فلسفه شرقی است ولی گویا صدای اینها ضعیف بوده و یا عناد اهل الحاد شدید بوده است. لایب نیتس می گوید: «موجودات عالم بی شک همه ممکنند و علت موجبه آنها در خودشان نیست و عقل حکم می کند که سرانجام باید وجودی باشد که علت موجبه اش در خودش باشد یعنی قائم به ذات و واجب الوجود باشد.» «۱» مرحوم فروغی می گوید: «این برهان را اروپائیان برهان جهانی نام نهاده اند چون از وجود جهان پی به وجود آفریدگار برده می شود.»

«والتر اوسکار لندبرگ» دکتر فلسفه از دانشگاه جان هاپکنیز و متخصص شیمی فیزیکی که از دانشمندان معاصر است از راه نظم استدلال می کند: «اساس هر روش علمی، تنظیم پدیده های طبیعی و پیش بینی حدوث و حصول آنهاست و همین ترتیب و پیش بینی، دلیل وجود تاثیر اراده خدای متعال در طبیعت است، اگر ما منکر وجود خدا باشیم و در عین حال نظم و ترتیب و پیش بینی در امور طبیعی را قبول کنیم

(۱) - سیر حکمت در اروپا به قلم فروغی.

مذهب، ص ۶۶

به بزرگترین تضادها قائل شده ایم و این بر خلاف منطق و عقل سلیم است.» «۱»

مذهب عامل حرکتها

ادوارد لو ترکیل استاد علوم و دکتر حقوق از دانشگاه کالیفرنیا و رئیس اداره زیست شناسی می گوید: «تحولهایی که در حیوانات و نباتات مشاهده می شوند نتیجه تصادف و پیش آمدهای غیر مترقبه نیستند مثلا اگر تحولاتی را که برای کوچک نمودن اعضاء انجام می گیرند در نظر بگیریم، اگر تحول تصادفی بود لازم می آمد که فقط روی عضو عمل بکند، در صورتی که ما می بینیم که روی خاصیت هم تحول ایجاد می شود و انواع را به تکامل سوق می دهد. باید قبول کرد که در پشت این تحولات و تغییرات قوه عاقله ای وجود دارد که آنها را ایجاد و قوانین آنها را برقرار نموده است. باید اذعان کرد که طرح این تحولات در نتیجه مشیت یک مرید حکیم است. در این مختصر نمی توان تمام دلائلی را که در طبیعت مشاهده می شود ذکر کرد ولی من در مطالعات محدود خودم در جنین شناسی و نیز در تطور حشرات، شواهد و دلائل بی شماری دیده ام، و هر قدر طبیعت را بیشتر مطالعه می کنم بیشتر شاهد و دلیل به دست می آورم. پدیده تکامل و طرز انجام یافتن آن به طوری که ما مشاهده می کنیم مظهر یک حکمت عالی است، تکامل چیزی جز یکی از

مذهب، ص ۶۷

مراحل خلقت نیست. علیرغم نظریات مومنین و ما دیگران افراطی که تعصب حتی با وجدان ترین آنها را نیز به اشتباه می‌اندازد عقیده به تکامل، مخالف با ضروریات دین نیست بلکه عکس آن است، چگونه می‌توان تکامل را مطالعه کرد و به خدا ایمان نیاورد. از زمان اوگوستین کبیر که در قرن چهارم می‌زیسته تا امروز عده زیادی از دانشمندان که قائل به خلقت بودند خلقت مستقیم را مثل صنعت صنعتگران قبول نداشتند بلکه ایشان معتقد بودند که خلقت با تکامل انجام می‌شود، از نظر مذهب هم تکامل فوق العاده مهم است و هر فرد با وجدان بی تعصب را مستقیماً به خدا رهنمائی می‌کند. (۱)

*** این مطلب هم که مذهب با سازش همراه بوده و نام خدا با تخدیر، فقط از حلقوم کسی بیرون می‌آید که یا بسیار بی خبر و کم مطالعه است و یا مغرض و معاند. از اسلام مترقی و مذهب واقعی نمی‌گوییم، که همه جا حیات بخش بوده و جنبشهای آزادی خواهی به وجود می‌آورد، یک گروه اندک مومن از فقیر و غنی را یکدست نمود و اشراف یهود خیر و بنی قریظه و غیره و معاندین عربستان همه را سر جایشان نشاند و سپس از مرز روم و ایران و اروپا و افریقا گذشت، خاور دور را با عمل مومنین به

مذهب، ص ۶۸

خود جلب کرد، در دل سیاهان امریکا نیز نوید شد، الجزایر را استقلال داد، سوریه و لیبی را بیدار کرد، گروههای زنده‌ای در اتیوپی و چاد و فلسطین و کشمیر و دهها نقطه به وجود آورد ..

روش سران غیر مذهبی

نه از اسلام نگوییم که بسیار برتر است، الان حتی کشیش‌های انقلابی و نیمه انقلابی مسیحیت امریکای لاتین و افریقا، مارکسیستها را عقب زده‌اند و استقامت بیشتری نشان داده‌اند. می‌خواهم بگویم اگر حرکت‌های انقلابی و نیمه انقلابی ویتنام و کامبوج و شوروی و چین هم درست مورد دقت قرار گیرد و از ابتدای شروع حرکت زیر ذره بین قرار گیرد مطمئن می‌شویم که مذهب عامل مهم انقلاب بوده است. از حملات تند لنین به کشیش‌های مترقی هم می‌توانیم نفوذ آنها را حدس بزنیم، بعدها هم می‌گفت: با ازدواج‌های سنتی باید عاقلانه مبارزه کرد و اساساً با مذهب باید خیلی عاقلانه مبارزه کرد و گرنه عکس‌العملش بدتر است (ص ۸۰-۷۸-۷۲ مجموعه مقالات لنین) این یعنی اقرار به شکست در برابر مذهب.

در چین افسران مسلمان چین هنگام انقلاب کمک زیادی به مائو کردند و به همین جهت پس از انقلاب هم مسلمانان محترم بودند. ولی کمونیستها با کودتای داخلی سر کار آمده‌اند و مددکاران خود را هم در فشار قرار داده‌اند، آن هم در اثر صداقت مذهبی‌ها و تصور اینکه منظور

مذهب، ص ۶۹

خدمت است چه فرق می کند؟ غافل از خیانتها!!

این است منطق مذهب: رستم فرخ زاد از ربیع بن عامر فرمانده جنگی می پرسد: اسلام چیست؟ و او جواب می دهد: اسلام سه رکن دارد:

۱- «**اخراج الناس من عبادة الالهة الى عبادة الله**» نجات مردم از بنده پرستی و توجه به خداپرستی ۲- **اخراج الناس من جور الاديان الى عدل الاسلام** نجات مردم از ستم ادیان موجود زمان (که تحریف شده) به عدالت اسلام. و این است که هر فرد منصف دقیقی چون عمر اوزگان دبیر سابق حزب کمونیست و متفکر مشهور مارکسیسم در افریقا وقتی اسلام را دریافت می کند مسلمان می شود و اثر بزرگش را با الهام از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «افضل الجهاد» می نویسد. و انجمن ملی دانشجویان الجزایر نام انجمن دانشجویان مسلمان الجزایر به خود می گیرد. هانری آک سر دبیر روزنامه جمهوری الجزایر (ارگان رسمی حزب کمونیست الجزایر) به مجاهدین مسلمان می پیوندد. ژنرال سوستیل فرانسوی در گزارشش می نویسد: «هیچ کتاب به اندازه قرآن در میان توده پست عرب تحریک آمیز و شورشی نیست» قصه گلا دوستون انگلیسی را هم از پیش شنیده اید که می گفت: تا این قرآن در میان مسلمانان و این کنگره حج وجود دارد هرگز نمی توان بر اسلام و مسلمین غلبه کرد.

مذهب، ص ۷۰

از طرفی دیگر شما تصور می کنید حالا در کشورهای کمونیستی نجات و عدالت برقرار شده است؟ آیا مردم وضع کنونی را حتماً ایده آل می دانند؟ در شوروی به حدی مردم در آرزوی اجازه يك مسافرت به فضای آزاد دلشان آب می شود که اگر کسی مورد غضب قرار گیرد فوراً دیگران او را از محیط کار خود طرد می کنند که مبادا موجب شود اجازه مسافرتشان گرفته شود. و یکی می گفت من حاضر نیستم فلان شخص اخراجی را به کار بگمارم زیرا نمی خواهم دولت را ناراحت کنم چون تاکنون ۱۲ مرتبه به خارج مسافرت کرده ام، هم احساس آزادی و هم اطلاع از افکار دیگران. (۱)

اشکال عدم رویت

وضع ممتاز طبقه جدیدی که پس از انقلاب به وجود آمده به حدی چشمگیر است که امپراطوری تزار را به خاطر می آورد. حقوق رسمی سران حزبی و روشنفکران وابسته چندان زیاد نیست ولی امتیازات به حدی زیاد است که همه را متحیر کرده است، خانمی در يك جلسه شب نشینی گفته بود. خیلی متأسفیم! برای چه انقلاب کردیم؟ اینها هم همچون گذشتگان!! کاپیتالیست یا سوسیالیست!! وقتی امتیازات و استبداد و طبقه مسلط بدون جهت، باشد چه فرق می کند، تازه این استبداد خیلی بیشتر است که نام خلق را دارد و به نام خلق کار می کند و چه کسی یارای مقابله

مذهب، ص ۷۱

با خلق دارد. استبداد عمر به مراتب بدتر از یزید بود که به نام دین و خدا کار می کرد. آنجا علی علیه السلام قدرت مقابله با عمر را ندارد و حتی اصلاح نماز جماعت را که عبادت است (در صلاة تراویح) نمی تواند، و اینجا حسین علیه السلام به پا می خیزد و بالاخره یزید را عقب می زند. البته که حکومت عمر در مردمی بودن و لغو امتیازات، طرف قیاس با سوسیالیزم زمان نیست و خودتان می دانید، پشت در مسجد (دار الحکومه!) روی زمین و سر روی نعلین می خوابد! و هر زمان ایرانی فکر می کند مستخدمی است! برای گرفتن کلید بیت المقدس تنها با چند قرص نان و کوزه آب سوار بر شتر به فلسطین می رود!..

و این است که افراد روشن اگر بتوانند از شوروی می گریزند، ساخاروف فرار می کند، نستین می گریزد، کولمان که از رفقای لنین بود پس از ۵۷ سال عضویت در حزب کمونیست به سوی مسافرت می کند و طی نامه ای به برژنف از عضویت خویش استعفا داد، اعلام می کند: من فهمیدم کمونیسم خیانت به عدالت اجتماعی بشری است «۱» و مردم تا بتوانند از اموال دولتی می دزدند حتی در چین «۲» و حتی از اموال امدادی به زلزله زدگان. «۳»

(۱) - کیهان، ۹۹۷۱.

(۲) - کیهان، ۹۹۸۲.

(۳) - نیمه شهریور، ۵۵.

مذهب، ص ۷۲

می گویند اگر خدائی هست چرا دیده نمی شود؟ مگر نه که وجود، مساوی ماده و محسوس می باشد؟ ولی این هم يك اشتباه قوه و اهمه است که چون با جزئیات سر و کار دارد اصل وجود را مساوی با محسوسات می گیرد و تصور می کند هر موجودی باید محسوس باشد.

آیا هر موجودی مادی است

وقتی انسان دقیق می شود می فهمد که با قوه عاقله خویش کلیاتی درك می کند که محسوس نیستند، از آثار چیزهائی جزئی هم به وجود آنها پی می برد با اینکه آنها را نمی بیند مثلاً نیروی جاذبه هست ولی آن را نمی بینیم و تنها از آثارش به وجود آن پی می بریم. جسمی که به زمین پرتاب می شود هر چه بیشتر به زمین نزدیک می شود سرعت حرکتش بیشتر می شود و این به جهت نیروی جاذبه زمین است که از زمان نیوتن تاکنون در علم، مطلب مسلمی شده است.

نیروی مغناطیس که آهن را جلب می کند نمی بینیم ولی اثرش را حس می کنیم، نیروی الکتریسته را نمی بینیم ولی از اثرش چون روشن شدن لامپ یا برق زدگی به وجودش پی می بریم، اشعه نامرئی مادون قرمز و ماوراء بنفش را نمی بینیم و فقط ۷ رنگ (قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش) دیدنی است. ولی «هرشل» دانشمند فیزیک

ابتدای قرن ۱۹ به وسیله گرماسنج که پس از عبور از مرز قرمز، حرارتی بیش از پیش یافت

مذهب، ص ۷۳

و چندین مرتبه این آزمایش را تکرار کرد به وجود اشعه پائین تر از قرمز پی برد. «ولاستون» نیز وقتی ماده شیمیائی ترکیبی کلرور نقره را در ماوراء بنفش قرار داد و دید سیاه‌رنگ شد، با تکرار آزمایش خود به وجود اشعه ماوراء بنفش پی برد که بعداً هم دانشمندان فهمیدند تغییر رنگ پوست بدن در آفتاب به خاطر تاثیر شیمیائی اشعه ماوراء بنفش می‌باشد. اشعه مزبور دیده نمی‌شود و نامرئی نام دارد. اصوات غیر شنیدنی که از حداقل و یا حداکثر تموج لازم برای شنیده شدن، خارج است نیز هیمنطور است، این اصوات، هستند و واقعیت دارند، لیکن شنیده نمی‌شوند. می‌گویند: «اینها به هر حال در ماده هستند و خدائی که شما می‌گوئید مجرد است و آزاد از حدود زمان و مکان! ما منکر وجود مجرد هستیم!»

لیکن این بهانه هم موجب نمی‌شود که دست از آن همه دلیلهای روشن بر داریم. صرف اینکه ما موجود مجرد ندیده‌ایم و احساس نکرده‌ایم مجوز انکار نمی‌شود، اساساً مجرد، احساسی و دیدنی نیست، به عنوان نمونه اصل علم و ادراک در ما معلوم و مسلم است، این چیست؟
مادی است یا مجرد؟

مادین می‌گویند: علم، مادی است زیرا زائیده محیط، و شرایط داخلی اعصاب ادراکی هر انسان است و این هر دو مادی هستند، شرائط، تحریک خاصی در آنها به وجود می‌آورد و همین است ادراک، و به

مذهب، ص ۷۴

همین جهت حقیقت مطلق و ادراک صحیح کامل نداریم. حقیقت نسبی است بلکه اساساً شناخت و ادراک و حقیقت همین است، حقیقت یعنی وقوع ادراک در شرایط خاص آن، اساساً خطا و اشتباه هم، معنی ندارد. زیرا اگر هم بر خلاف ادراک دیگران در همان شرایط باشد باز حتماً علتی داشته که بر خلاف دیگران فهمیده است، و باز هم ادراک متناسب با شرایط خاص خودش بوده است و بنابراین نباید بگوئیم حقیقت نسبی است زیرا اصلاً شناخت و حقیقت همین است. (نسبی جایی گفته می‌شود که مطلقاً هم تصور شود و اینجا جز این امکان ندارد).
به هر حال اینها می‌گویند: «از پدر و مادر مادی جز فرزند مادی متولد نمی‌شود، معنی ندارد علم مجرد باشد با اینکه از محیط مادی و شرایط خاص اعصاب ادراکی به وجود آمده است».

ولی دقت کنید! در این بیان چیزی جز همین که: معنی ندارد از پدر و مادر مادی چیزی غیر مادی به وجود آید دیده نمی‌شود، آیا این برهان است؟ وقتی گفتیم معنی ندارد واقعاً بی معنی می‌شود، ما وجود هر چیزی را با خواص و آثارش می‌شناسیم باید ببینیم آیا علم آثار ماده را دارد؟

ماده (هر ماده‌ای باشد) قابل تقسیم است، ماده حرکت دارد و تغییر می‌کند، ماده، کوچک و بزرگش قابل انطباق بر هم نیستند، هرگز نمی‌توانید این کتاب کوچک را طوری روی همه این فرش بزرگ قرار

مذهب، ص ۷۵

دهید که چیزی از کنار آن فرش اضافه نیاید، مگر کاری کنید که ماده کوچک بزرگ شود، یا بزرگ کوچک شود. ولی ادراکات چه خیالی و چه عقلی (جزئی و کلی) قابل تقسیم نیستند یعنی تصویری که در ذهن خود از شهر خودتان دارید قابل تقسیم نیست، اگر فقط قسمتی از شهرتان را بعداً تصور کنید این یک تصور تازه است که تصور پیشین را از بین نمی برد، و علاوه بر وجود آن تصور کامل، یک تصور تازه ای موجود می شود. ولی این فرش را (مثلاً) اگر از وسط پاره کردید دیگر یک فرش درست و کامل ندارید، ولی در عالم ادراک، هر کار تازه ای انجام دهید تصور قبلی را از بین نمی برد و تقسیم نمی کند بلکه کار تازه ای می شود و تصویر تازه ای! (آن هم صنمی بهر پرستیدن من شد).

علم، حرکت ندارد، تصویری که شما از چهره دوستان در ۲۰ سال پیش در ذهن دارید همان طور دست نخورده باقی مانده است با اینکه خود چهره اش در خارج تغییرات زیادی یافته است. حقایق ریاضی و تاریخی و تجربی و نفسانی (بنا به تقسیم فیلسین شاله) هیچکدام حرکت و تغییر ندارند. علم به اینکه هر ۲ در ۲ می شود، سالهاست در ذهن شما باقی است، و هیچ عوض نشده است، علم به اینکه نیوتن کاشف جاذبه زمین بوده است سالهاست در ذهن شما باقی است و تغییر نکرده است. اگر این مطالب بعدها هم عوض شود باز آن تصورات

مذهب، ص ۷۶

قبلی بهمان صورت تصویری خویش باقی است و تا فراموش نکنید هیچ تغییری نمیکند.

تجرد علم و اندیشه

علم به اینکه برای جوش آوردن آب باید حرارتی معادل ۱۰۰ درجه در آن ایجاد کرد (تجربی) مدتهاست در ذهن شما هست و تغییر نکرده است.

علم به اینکه شجاعت خوب است همینطور (نفسانی).

تصویر ذهنی شما - که اگر مادی باشد دریاخته مغز شما موجود است - با همه کوچکی یاخته و همه مغز شما، نشان دهنده شهری بزرگ یا بیابانی وسیع می باشد که در عین حال همه ظرافتکاری های آن را هم نشان می دهد حتی اگر با دوستی زیر درختی ملاقات داشته اید در تصویر نمایان است، اگر در آن حال بلبلی را در حال طرب دیده اید پیدا است، اگر آهوانی در حال جست و خیز بوده اند پیدا است.

آیا در جهان ماده اینطور است که چیز کوچکی منطبق بر شیء بسیار بزرگتر می گردد؟

خواهید گفت: عکسهائی که به وسیله دوربین های عکاسی گرفته می شود همه این طوراند، تصویری روی کاغذی کوچک منظره ای بسیار بزرگ را نشان می دهد! ولی اشتباه نکنید تصویر روی کاغذ کوچک به همان کوچکی در ذهن شما جای می گیرد و روی حس مقیاس و

مذهب، ص ۷۷

اندازه‌گیری خودتان اجزاء عکس را با هم ولی شما با جهان خارج در نظر می‌گیرید و به آن قیاس اندازه‌اشیاء انعکاس یافته در عکس را متوجه می‌شوید. حس مقیاس یکی از حواس باطنی انسان است که اگر کارش مختل گردد، فی‌المثل برای نهر آب دارای سه متر پهنا قدمی به اندازه نیم متر بر می‌دارید و در درون آب می‌افتید، و در عبور از عرض خیابان اندازه برخورد مسافت خود و ماشین را اشتباه می‌کنید و در خطر می‌افتید.

در تصدیقات که شما باور به نسبت چیزی با چیزی پیدا می‌کنید، علاوه بر ادراک تصویری از طرفین قضیه، یک علم و ادراک تصدیقی دارید و آن همان باور داشتن و اعتراف است، و می‌دانید که این باور و اعتراف هرگز قابل تقسیم نیست، ممکن است متعلقات باور را تقسیم کرد تا باورهای متعددی پیدا شود ولی خود باور بالذات بسیط است و قابل تقسیم نیست، به علاوه اینکه وقتی متعلقات باور و بطور طبیعی خود باور متعدد شود این تقسیم، تصویر و ادراک اولی نیست بلکه ادراکی تازه و علاوه بر ادراکهای پیشین شده است. مثال: باور کردن اینکه فلز با حرارت منبسط می‌شود. تقسیم فلز و حرارت، موجب تقسیم اصل نسبت در این قضیه نمی‌شود. به علاوه گفتیم که تقسیم تصویری دو طرف قضیه مزبور هم در حقیقت تقسیم نیست، بلکه تصوراتی جدید است.

مذهب، ص ۷۸

تجرد حافظه

شما مفاهیم کلی چون انسان و در و دیوار و حیوان و غیره را تصور می‌کنید و این مفاهیم به هیچ وجه قابل تقسیم نیستند. اگر در ذهن خود پس از تصور انسان مثلاً، دو گروه خاص از انسانها را تصور کنید آن تصویر مفهومی اول، را تقسیم نکرده‌اید، آن تصویر در جای خودش محفوظ است دو تصویر تازه علاوه شده است. خود مفهوم هم دو قسمت نشده که نصف مفهوم این طرف و نصف دیگرش طرف دیگر باشد در هر طرف، تمام مفهوم در یک گروه افراد موجود است این گروه انسانها نیم انسان نیستند و آن گروه دیگر نیم انسان دیگر. خوب دقت کنید.

ادراکات کمی اتصال (چون خط و سطح) شاهد دیگری بر تجرد علم هستند. ما در ذهن خود تصویری از سطح و خط داریم یعنی روی جسم که فقط دو بعد دارد - طول و عرض - و طرف آن که فقط یک بعد دارد (یعنی طول فقط). در حالی که این مقادیر هندسی در خارج وجود ندارند زیرا در خارج همه اجسام دارای خلل هستند و اجزایش از هم فاصله دارند که اگر فواصل ذرات اتمی اجسام را به فرض بخواهند پر کنند جسمی که به اندازه یک انسان است این قدر کوچک می‌شود که قابل دیدن نیست. به هر حال در خارج، خط و سطح که «کم متصل» هستند اصلاً تحقق ندارند، زیرا اتصال واقعی تحقق ندارد و لیکن در ذهن تصور می‌شوند. اگر جایگاه این تصورات در ماده مغز (سلول) بود آنجا هم

مذهب، ص ۷۹

امکان نداشت زیرا اجزاء سلول مغز هم به همان وضع ماده خارجی مبتلاست، از هم فاصله دارند و اتصال سطحی و خطی هندسی آنجا هم معنی ندارد در حالی که ما در ذهن خویش تصویری از سطح و خط داریم. خواهید گفت: وقتی این تصورات بر خلاف اقع خارجی هستند چه ارزشی دارند، ولی سخن ما در ارزش نیست، در این است که

این تصورات خیالی یا واقعی، با ارزش‌یابی ارزش، به هر حال هستند و ما آنها را می‌بینیم، آنها کجا هستند و چگونه می‌بینیم؟

شاهد دیگری بر مجرد علم از عوارض جهان ماده، مسئله حافظه است، می‌دانیم که سلولهای خاصی عوامل و آلات حفظ هستند و اگر ضربه‌ای به آنها وارد شود عمل حافظه مختل می‌شود، چنانکه گاهی بیماری‌های جسمی موجب نسیان و ضعف حافظه می‌شود، و برخی داروهای پزشکی هم تقویت حافظه می‌کنند اینها همه معلوم، ولی سخن این است که آیا آنطور که مادیین می‌گویند حافظه صرفاً همین جریان کار سلول است یا اینها فقط یک سلسله اعمال مقدماتی هستند؟ ما می‌گوئیم اگر حافظه صرفاً مادی بود عوارض ماده را هم باید داشته باشد، با اینکه می‌بینیم تصویرهایی از سالیان دراز پیش در ما به طور ثابت مانده است.

در برخوردهائی که با معتقدین به فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک پیش

مذهب، ص ۸۰

می‌آید کاملاً به این نکته واقف می‌شویم که آنها ذهنی بحث می‌کنند و مسائل روشن جلوی خود را نمی‌بینند مثلاً برای نفی ثابتات، از علم و غیر علم، می‌گویند: آقا چه می‌گوئید، جهان در حرکت است، همه چیز حتی فکر در حرکت و تغییر است ما ثابت نداریم

ولی این همه صور ثابت از سالها پیش را در حافظه خود توجه نمی‌کنند.

شوق عامل حرکت

یکی از نویسندگان سابق آنها دکتر ارانی - می‌گوید: «اشکال ندارد.

این صور ثابتند و در عین حال متغیر. و این تناقض را با اصل تضاد و تناقض دیالکتیکی حل می‌کنیم ...!!

و چه بسا شما تصور می‌کنید اصل تضاد و تناقض یک مطلب مقدس و مهمی است که آنها کشف کرده‌اند، وقتی به نوشته برخی از بزرگانشان مراجعه می‌کنیم به قول معروف یخ می‌زیم. مثلاً ژرژ پولیتسر در اصول مقدماتی فلسفه می‌گوید: «گاهی می‌گوئیم باران می‌بارد و هنوز جمله ما تمام نشده باران می‌ایستد، این جمله در ابتدای شروع صحیح و سپس غلط شد و جمع صحیح و غلط در یک عبارت شد!»

هر طلبه ابتدائی حوزه‌های علمی و هر دانشجو و دانش‌آموزی که با منطق ما سر و کار دارد می‌داند که تناقض ممتنع آن است که در زمان واحدی باشند در دو زمان، انصاف این است که این آقایان معنای تضاد

مذهب، ص ۸۱

و تناقض منطقی را با آنچه که در جهان ماده می‌بینند و به نام تر و آنتی تر نامیده‌اند به اشتباه گرفته‌اند، در جهان خارج دو ضد با هم جمع نشده‌اند بلکه استعداد و زمینه ضد دیگر با ضد فعلی جمع شده است: تخم مرغ بازمینه و استعداد جوجه شدن. هسته درخت با زمینه درخت شدن، و اینها هیچ ضدیتی با هم ندارند تا جمع ضدین شده باشد. بلکه چون صورت هسته‌ای با صورت درختی تضاد دارند، و شوقی که در هسته برای کمال می‌باشد (و همان شوق هم مبداء کمال و حرکت تکاملی همه اشیاء می‌باشد)، شوق مزبور به هسته حرکت می‌دهد و نیروی تکاملی

هسته به حرکت می افتد، و ابتداء از صورت هسته‌ای خارج می شود تا به صورت ضدش که حالات بعدی می باشد برسد تا در آخر به صورت درخت کاملی در آید.

و بهر حال بنا به آنچه گفتیم نمونه موجود مجرد و غیر مادی را در خودمان احساس می کنیم، علم ... و اشکالی هم ندارد که از شیء مادی چیزی مجرد پدید آید چنان که محققین از فلاسفه ما همین عقیده را درباره روح دارند. خلاصه اینکه هیچگونه دلیلی بر این مدعا در دست نیست که: «موجود مساوی با ماده است، و مجرد نمی تواند موجود باشد»، نه تنها دلیلی بر این مدعا نیست، بلکه کاملاً دلیل بر رد آنست.

مذهب، ص ۸۲

بنابراین همه آن دلیلهای روشن بر وجود شعور و ادراک در جهان که ما را به خالق مدبر و با شعور راهنمایی می کند همچنان می درخشد و ما را دعوت می کند که به دنبال ظلمت جهل نرویم و حقایق، را نادیده نگیریم که انکار حقایق، آینده خوشی در بر ندارد، شما اگر حقیقت این برق را انکار کنید و به آن ترتیب اثر ندهید و دست بی سلاح به سیم برق بزنید محکوم به مرگ می شوید، اگر حقیقت این چاقوی برنده و سوزن تیز را انکار کنید مجروح خواهید شد، مسلماً انکار «الله» موجب خطرات بزرگی است که جهان ماتریالیست الان با عواقب آن دست به گریبانند، جهان نامفهوم می شود، شعور نیست، مسئولیت نیست، اخلاق نیست، آنها در نشریه «کمونیسم و اخلاق» می نویسند: «اخلاق مذهبی، اخلاق نیست! زیرا که به صورت دگم و غیر علمی و دستوری باید اجرا شود، نه اخلاق کمونیسم که اخلاقی علمی است و هر مسئله‌ای به صورت علمی روشن می شود و شخص که دیگر خودش فهمیده است خلاف نخواهد کرد».

علم یا اخلاق

این آقایان تصور کرده‌اند که علم به تنهایی مسئولیت آفرین است بیشتر فسادها را افراد آگاه به وجود آورده‌اند، آیا استالین ناآگاه بود که رقبای حکومتی خود را اعدام کرد، که حتی لنین بر خیشان را بر استالین ترجیح می داد، و در وصیت نامه‌اش اشاره کرده بود؟ آیا اشغال به زور و

مذهب، ص ۸۳

عنف قسمتهائی از فنلاند در سال ۱۹۴۰ به وسیله ارتش شوروی بدون اعتقاد مردم آنجا به کمونیسم، و به خصوص بدون درخواست انضمام به شوروی، از ناآگاهی بود؟! و همچنین اشغال پروس شرقی؟! در سال ۱۹۴۵، ولتونی و نیز لیتوانی در سال ۴۰، و بخش شرقی لهستان در جنگ دوم، و آلمان شرقی در ۴۵ و نیز قسمت شرقی رومانی. آیا هم اکنون چکسلواکی و مجارستان می توانند مستقل باشند؟ آیا خودشان نمی خواهند؟ آیا زمامداران شوروی ناآگاهانه استعمار می کنند؟ آیا اختلاف شوروی و چین و امارشان ناآگاهانه است؟ پیاده شدن ارتش آمریکا در ویتنام، و شوروی در آنگولا ناآگاهانه است؟ وضع اسفبار کشمیر و بنگلادش و مزاحمتهای هند برای آنها ناآگاهانه است؟ اشغال فلسطین و توسعه تجاوز اسرائیل در جنگ ۶۷ ناآگاهانه است؟ قتل عام صبرا و شکیلا ناآگاهانه است؟

و می دانم که اینقدر شواهد دارید که نیاز به گفتن نیست.

حس مسئولیت چیز دیگری است، ایمان به شعور و مدبر حاکم بر جهان، لازم است. توجه به خداوند می خواهد، این توجه و ایمان است که حتی در خلیفه غاصبی چون عمر بن عبدالعزیز چنان شعله می افکند که وقتی کسی سندی از خلیفه پیشین نزدش می برد که بنا به آن سند باید ۸۰ هزار دینار صله بگیرد عمر می گوید: اینمال ملت است و من نمی توانم به

مذهب، ص ۸۴

تو بیخشم! و چون اصرار زیاد می کند می گوید سر ماه بیا بلکه کاری بکنیم، وقتی حقوق را از بیت المال برداشتم نصف آن را به تو می بخشم - حقوق چقدر است؟ - ۸۰ دینار و او سند را می اندازد و می رود.

و علی صلی الله علیه و آله را گاه و بیگاه راهی کوچه ها و خیابان های شهر می کند که مبادا بیچاره ای دستش به او نرسیده باشد! او به آنها سرکشی می کند، و چه قضایا که در این سرکشی جلب نظر می کند! دردهای مانده از دوران عثمان و درمان ها و مرهم های انسانی حکومت علی صلی الله علیه و آله ...

*** البته فطرت مذهبی و غریزه خداپرستی همچون سائر غرائز انسانی ممکن است محکوم غرائز غالب قرار گیرد، گرسنگی، هنگام غضب فراموش می شود، شهوت که غلبه نمود عاقبت اندیشی محکوم شده از صفحه ذهن کنار می رود، حب جاه و مقام که چشم و گوش انسانی را پر کرد حتی بر شهوت جنسی و غضب غلبه می کند.

محیط ما دیگری، میل به آزادی، خواست بی بند و باری، تمایل به رهائی از قید مسئولیتهای مذهبی، فطرت مذهب و غریزه خداشناسی را کنار می زند و وقتی حالت مزبور دوام پیدا کرد اساساً غریزه مزبور خاموش می شود همچون عکس آن و تمرین بر کنار گذاشتن حالت غضب و شهوت ...! و دیگر ندای باطن به گوش نمی رسد و در غوغای

مذهب، ص ۸۵

زندگی مادی معنویت محکوم می گردد.

حتی ممکن است انسان مطالعه اش در فلسفه، و رشته کارش تاریخ فلسفه و بررسی نظریات فلاسفه باشد ولی نه به عنوان تحقیق بلکه: تا عقاید دیگران را در مغزش انباشته کند، تا کتابی در این باره بنویسد، تا از نویسندگان فلسفه به شمار آید، تا حس مقام خواهیش ارضاء بشود، در این صورت کاری به واقعیت ندارد، منظور نقل عقاید است، و در این مسیر هرگز عقیده ای به دل نمی نشیند. راسل تاریخ فلسفه می نویسد و عقاید خداپرستان اروپا را نیز مطالعه می کند ولی وقتی می خواهد از خودش درباره خداشناسی حرف بزند این طور می گوید: «دانش طبیعی یا تنها سرچشمه معرفت ما هیچ پشتیبانی برای اعتقاد به خدا، یا مرگ ناپذیری روح به دست نمی دهد، از این گذشته نظریه نامیرائی درست در خود یاه و بی معناست! زیرا اگر روان، مرگ ناپذیر می بود می بایستی همه مکان یا فضا را پر کرده باشد، بنیاد دین از ترس است و بنابراین شر است. علاوه بر این دشمن نیکی و نزاکت، در جهان نوین است و نشانه ای برای انسانهایی که هنوز به رشد و بلوغ نرسیده اند...» (۱) می بینید که برای رسیدن به خدا آزمایشهای طبیعی را دلیل می طلبد، و

(۱) - فلسفه معاصر اروپائی به قلم بوخنسکی ایتالیائی ترجمه اشرف الدین خراسانی.

مذهب، ص ۸۶

آن را تنها سرچشمه معرفت می‌شمارد! جاودانی بودن روح مجرد را مساوی با پر کردن مکان می‌داند! اساساً از وجود مجرد هیچ تصور و ادراکی ندارد، بنیاد دین را از ترس می‌داند و در نتیجه خودش را شجاع که بی‌دین است.

حرکت جوهری و علت نخستین

عجیب تر اینکه گویا از تاریخ هم خبری ندارد، می‌گوید: دین دشمن نزاکت و نیکی است!.. تاریخ عرب، اندلس مسلمان، جوامع مذهبی و غیر مذهبی را از نظر بگذرانید و صدق گفتار او را آزمایش کنید، در محیطهای مذهبی نزاکت و خدمت به هممنوع بیشتر است یا آنجا که دین نیست و انتظار پاداش از خداوند نه.

آن وقت حتی مائو رهبر کمونیست چین در اواخر عمرش در مصاحبه‌ای با کی سینجر می‌گوید من دیگر به دعوت خدا فکر می‌کنم «۱» و در تعبیر دیگرش: من به ملاقات خدا می‌روم.

می‌گویند: «بارها شنیده‌ایم که یکی از امتیازات فلسفه آخوند صدر المتالهین شیرازی عقیده حرکت جوهری ماده است، ماده در ذات و جوهر خود حرکت دارد، و تغییرات ظاهری هر پدیده‌ای مادی اثری از تغییر ذاتی آن است، چطور شما منکر حرکت ذاتی ماده می‌شوید؟»

ولی باید بیشتر دقت کرد: اولاً حرکت ذاتی ماده است یعنی هر ماده‌ای

(۱) - روزنامه ۲۲/۶/۵۵.

مذهب، ص ۸۷

ابتدا تغییر در ذات و جوهرش پدید می‌آید و سپس در عوارض و حالاتش و اما اینکه عامل حرکت در ذات چیست بحث دیگری است.

منافات ندارد که عوامل برونی، موجب شوند که ماده مستعد حرکت، از داخل شروع به حرکت کند و سپس از داخل ذات به بیرون سرایت کند.

اکسیژن هوا و آب و حرارت و نور آفتاب و املاح زمینی موجب می‌شوند که دانه گندم ابتدا در ذات و درونش حرکتی پدید آید و سپس در حالات برونی‌اش. البته استعداد و شوق کمال در داخل است. ثانیاً حرکت، ذاتی ماده است یعنی همانطور که می‌گوئیم حیوانیت ذاتی هر انسان است یعنی علت مادی و صورتی یک پدیده را نظر دارد، اما شما می‌خواهید علت فاعلی را هم همان ماده بدانید، اگر گفتیم حیوانیت ذاتی انسان است معنایش این نیست که علت فاعلی ندارد و کسی حیوانیت را ایجاد نکرده است!!

وقتی می‌گوئیم: حرکت ذاتی ماده است با اینکه وجود و هستی ذاتی ماده است فرق دارد، شما می‌خواهید بگوئید ماده از خودش هستی دارد و نیازی به علت ندارد، ولی او می‌گوید: حرکت در ذات ماده است، و همان علتی که

موجب هستی ماده شده است موجب حرکت آن هم می باشد، و حرکت علتی جداگانه ندارد همچون فکر و شعور که ذاتی انسان است، انسان در اصل وجودش نیاز به علت دارد و همان علت هستی

مذهب، ص ۸۸

انسان، علت هستی اجزاء انسان چون فکر و شعور هم می باشد.

بنابراین جمله حرکت ذاتی ماده است در فلسفه مرحوم صدر المتألهین به این معنی است که حرکت از ذات و درون شروع می شود هر چند عوامل برونی هم بخواهد. و ثانیاً یعنی حرکت خاصیت ماده است و علتی که ماده را ایجاد نموده همه اجزاء آن را هم ایجاد کرده است.

مفهوم هستی و حقیقت آن

مانند اینکه فلاسفه می گویند: خداوند جهان را ایجاد کرده و طور وجودی جهان تغییر و حدوث و تجدد است. خداوند تغییر را نیافریده، ماده متغیر را آفریده است، او ماده را ایجاد کرده و خاصیت ذاتی آن ماده است. خلاصه این که حرکت ذاتی ماده است مثل اینکه رطوبت ذاتی آب است ولی این ربطی به این ندارد که آب و رطوبت آن خود به خود موجود شده و علت موجوده ندارد یا دارد. آن بحث از علت مادی و صوری است و این بحث از علت فاعلی و غائی است.

گاهی يك نگاه سطحی و کم دقتی موجب اشتباهاتی بزرگ می شود، مثلاً می گویند: «مگر نشنیده اید که از عدم و نیستی چیزی به وجود نمی آید پس چطور می گوئید خداوند اشیاء را از عدم آفرید.» غافل از اینکه حرف ربطی «از» در ماده و فاعل و زمان و مکان و غیره به کار می رود. کتاب را از قفسه بیرون آورد، حسن از حسین جلو تر بود،

مذهب، ص ۸۹

این صندلی از نجار به وجود آمد، این موکت از کف به وجود آمده است.

از عدم چیزی به وجود نمی آید یعنی امکان ندارد، عدم ماده وجودی چیزی بشود، خدا جهان را از عدم بوجود آورد یعنی پیش از جهان و آفرینش جهان چیزی نبود، جهان از عدم بود یعنی پیش از جهان هیچ نبود. فلاسفه از پیش می گفته اند: مفهوم و معنای هستی خیلی روشن و بدیهی است و نیز می گفته اند: حقیقت هستی بسیار مخفی و نامعلوم است.

آن وقت برخی خیال کرده اند این تناقض است، و حتی اخیراً یکی از نویسندگان و اساتید فلسفه در کتابی که برای دانشجویان درسش نگاشته از علامه طباطبائی انتقاد کرده بود که چرا ایشان تناقض گفته اند! این استاد توجه نکرده است که مفهوم و معنای اجمالی يك شیء غیر از واقع ذات و مهیت شیء است، ما هر چیزی را به هستی و وجود تعیین می کنیم لیکن حقیقت هستی چیست؟ آیا می توانید بیان کنید؟! در بیان حقیقت هستی چه چیزی به کار برند که «دور» نباشد؟! و چیزی جز خود هستی باشد، و از طرفی بیان هر چیزی با تحلیل اجزاء آن است، هستی که جزء ندارد تا هنگام تحلیل آن بررسی شود. هستی بسیط است، و اگر مرکب باشد از چه اجزائی ترکیب شده است؟ از

مذهب، ص ۹۰

هستی که دو نوع هستی ندارد.

در بحث حرکت ماده هم معنای جمله صدر المتألهین (حرکت در ذات ماده است) و جمله محققین از فلاسفه متأخرین (تغییر لازمه وجود جهان طبیعت است، خدا وجود داد نه تغییر، تغییر ذاتی وجود طبیعت است) دقیقترین معنای اینگونه جملات این است که هر چیزی که علت ایجاد ماده است علت تحقق حرکت ماده نیز می باشد، و حرکت علت جداگانه نمی خواهد، ولی خود ماده حتماً ازلی و بدون علت، نمی تواند باشد که نیاز به علت نداشته باشد و اساساً چیزی که تغییر و حدوث و تجدد، ذاتی آن است ازلیت با آن سازش ندارد و مفهوم و معنایی نمی تواند داشته باشد.

آری فلاسفه اسلامی گفته اند ذات ماده حرکت است و تغیر و حدوث، ولی به همین دلیل می گویند ماده نمی تواند ازلی باشد، چنانکه آنها اصل حرکت را گفته اند، نه خصوص حرکت تکاملی، و در کل جهان بر سر هم گفته اند نه خصوص هر ماده ای.

وگرنه حرکت مواد خاص جهان مسلماً بستگی به شرایط برون از خودش دارد، و چه بسا که حرکت تکاملی متوقف می شود یا به قهقراء بر می گردد و همچون فضولات اتم اورانیوم از مسیر دیگری حرکت خود را شروع می کند.

مذهب، ص ۹۱

این بحث - حرکت جوهری ماده - فرصت بیشتری می خواهد، این جانب رساله جداگانه ای در این بحث نگاشته ام و دلیلهای مشائی و اشراقی صدر المتألهین را جمع آوری کرده ام که به خواست خداوند در فرصتی تفصیلی و انتشار یابد. «۱» اینجا فقط خواستم بگویم که احیاناً سوء استفاده یا سوء فهم از کلمات فلاسفه اسلامی موجب سردرگمی و ضلالت و گمراه شدن عده ای، و گمراه کردن گروهی مفسد می شود - حرکت ذاتی ماده منافاتی با این ندارد که خود ماده و همه خصوصیاتش را علتی ایجاد کرده است. درست مثل اینکه حرارت ذاتی آتش و رطوبت ذاتی آب، و سیر کردن لازمه ذات نان و ... می باشد.

(۱) - این بحث در سال ۱۳۷۶ در حدود نه شماره مسلسل در مجله کیهان اندیشه چاپ شده و انشاء ... مستقلاً نیز منتشر خواهد شد.

مذهب، ص ۹۲

خدا در قرآن

ببینیم خداوند خود، چگونه خود را معرفی فرموده است!

انّ الله فالق الحبّ والنّوی یخرج الحیّ من المیتّ و یخرج المیتّ من الحیّ، ذلک الله فانیّ توفکون. فالق الاصباح و جعل اللیل سکنا و الشمس و القمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم. و هو

الذی جعل لكم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البرِّ و البحر قد فصلنا الايات لقوم يعلمون. و هو الذی انشاکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع قد فصلنا الايات لقوم يفقهون. و هو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات کل شیء ...

مسلماً «الله» شکافنده دانه و هسته است (و آنها را به حرکت تکاملی وا می‌دارد) زنده را از مرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده مرده از زنده است، این است الله، بی جا به کجا برده می‌شوید؟ شکافنده صبح که شب را برای آرامش قرار داده و خورشید و ماه را برای محاسبه، آن تنظیم خدای قادر و آگاهست. اوست که ستارگان را برایتان قرار داد تا بدان

مذهب، ص ۹۳

وسيله در تاریکهای بیابان و دریا راه پیدا کنید، آیه‌ها را برای مردمی که درک دارند تفصیل داده‌ایم. اوست که شما را از یک جان آفرید و در جایگاه موقت و ثابت قرار داد، آیه‌ها را برای مردمی که فهم دارند تفصیل دادیم. اوست که از آسمان آبی فرستاد و سپس بدان وسیله هر روئیدنی بیرون آوردیم. (۱) **ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه ذلکم الله ربکم فاعبدوه افلا تذکرون. هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الايات لقوم يعلمون. ان فی اختلاف اللیل و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لایات لقوم یتقون.**

حتماً که پروردگار شما «الله» است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس بر فراز «عرش»- مرکز قدرت و فرمانفرمائی و تدبیر- مستقر شد، امور را تدبیر می‌کند، هیچ شافعی جز پس از اذن او نخواهد بود (تنها وسائلی می‌توانند کار کنند که در مسیر مشیت و نظام ایجادی او

(۱)- سوره انعام، ۹۹-۹۵.

مذهب، ص ۹۴

باشند) آن «الله» پروردگار شماست او را پرستش کنید، پس چرا متذکر نمی‌شوید؟ اوست که خورشید را شعله، و ماه را نورانی کرده و آن را در برجهایی تنظیم نمود تا شماره سالها و نیز محاسبات را بدانید، خداوند آن را جز به حق نیافریده آیه‌ها را برای آنها که دانا هستند تفصیل می‌دهد. در رفت و آمد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده آیه‌هایی برای مردم با تقوی است. (۱) **قل من یرزکم من السماء و الارض؟ امن یملک السمع و الابصار و من یرجی من المیت من الحی و من یدبر الامر؟ فسیقولون الله فقل افلا تتقون؟ فذلکم الله ربکم الحق فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون کذلک حقت کلمة ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون قل هل من شرکائکم من یبدؤا الخلق ثم یعیده قل الله یبدؤا الخلق ثم یعیده فانی توفکون.**

بگو! کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد، یا آنکه کیست که گوشها و چشمها را در اختیار دارد؟ و

کیست که زنده را از (طبیعت) مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و کیست که امور را تدبیر می‌کند؟ به فطرت خویش خواهند گفت «الله». بگو پس چرا تقوی

(۱) - سوره یونس، آیات ۳ و ۵ و ۶.

مذهب، ص ۹۵

پیشه نمی‌کنید؟ آن «الله» پروردگار حق شماست، پس از حق جز ضلالت چیست؟ به کجا برده می‌شوید؟ اینچنین کلام پروردگارت بر آنها که به انحراف می‌روند مسلم شد که آنها ایمان نمی‌آورند. (پیروی از امیال و هوسها فکر حقیقت را از آنها دور کرده واقعیتها را نمی‌بینند).

بگو از شرکائی که شما (برای خدا) قائلید آیا کسی هست که خلقت را ابتدا کرده و سپس برگرداند؟ بگو «الله» آفرینش را ابتدا نمود و سپس اعاده می‌کند، بی جا به کجا برده می‌شوید؟ «۱» این بتان که به مقام خدائی رسانده و چشم بسته پیروی‌شان می‌کنید آیا در آفرینش هم دستی دارند یا فقط به قرارداد اجتماعی تسلیمشان شده‌اید؟

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَانزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَآخَرَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بامره و سَخَّرَ لَكُمْ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَان تَعُدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ.

«الله» است که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرو فرستاد و بدان وسیله از میوه‌ها برای رزق شما رویانید و برایتان کشتیها به کار گرفت

(۱) - سوره یونس، ۳۴ - ۳۰.

مذهب، ص ۹۶

تا در دریا به فرمانش حرکت کنند و برایتان نهرها مسخر نمود.

و برایتان خورشید و ماه پیاپی را به کار گرفت و شب و روز را برایتان مسخر نمود.

و از هر چه خواسته‌اید به شما داد و اگر نعمتهای «الله» را بشمارید احصاء نتوانید، حتما که انسان ستمگر و کفران کننده است. «۱» کرات آسمانی و جمادات و نباتات برای استفاده شما و در اختیار شماست، نعمتها بی شمار است ولی بشر نمی‌بیند و می‌پوشاند و ستم می‌کند حقوق یکدیگر را به ستم می‌ربایند و نعمتها را نادیده می‌گیرند. اگر دید وسیعی داشته باشند می‌فهمند که بشر اگر به راه باشد در مضیقه رزق و روزی قرار نخواهد گرفت.

اللّٰهُ نُورَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلَ نُورِ كَمَشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي الزَّجَاجَةِ كَانَهَا كَوْكَبٌ دَرِيٌّ يُوَقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلَى نُوْرِ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

«الله» نور آسمانها و زمین است مثلی از نور او چراغدانی است که در آن چراغی، و چراغ در شیشه‌ای باشد، شیشه

چون ستاره‌ای درخشان، آن چراغ از درخت زیتون با برکتی که (جهانی بوده) نه شرقی و نه غربی است

(۱) - سوره ابراهیم، ۳۴-۳۳.

مذهب، ص ۹۷

و روغنش می‌خواهد که بدون تماس با آتش نور بدهد روشن می‌شود، نوری روی نور. خداوند هر که را در مسیر مشیتش باشد به نورش هدایت می‌کند، خدا برای مردم مثلها می‌زند که الله به هر چیزی آگاه است. «۱» همه اشیا با ایجاد خدا وجود می‌یابند، عالم طبیعت چراغدان تاریکی است که از نور الهی با وساطت جهان غیب و ملکوت نور می‌گیرد، نور خدا در ایجاد، و در هدایت روان هر دو - غیب و شهود - می‌باشد و هر که در مسیر مشیت حق کار کند و یا به تعبیر دیگر خدا بخواهد او را به نورش رهنمائی می‌کند.

اَمِّنْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَانْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تَنْبِتُوا شَجَرَهَا ؕ اَللّٰهُ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُوْنَ. اَمِّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرَارًا وَّجَعَلَ خَلَالَهَا اَنْهَارًا وَّجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيًا وَّجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ؕ اَللّٰهُ مَعَ اللّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ. اَمِّنْ يَجْبِيْبُ الْمَضْطَرَّ اِذَا دَعَا وَّيَكْشِفُ السُّوْءَ وَّيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْاَرْضِ ؕ اَللّٰهُ مَعَ اللّٰهِ قَلِيْلًا مَا تَذَكَّرُوْنَ. اَمِّنْ يَهْدِيْكُمْ فِى ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَّالْبَحْرِ وَّمِنْ اَيُّ رِيْحٍ بَشَرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ؕ اَللّٰهُ تَعَالٰى اَللّٰهُ عَمَّا يَشْرِكُوْنَ.

(۱) - سوره نور، ۳۵.

مذهب، ص ۹۸

یا کسی که آسمانها و زمین را آفرید و برایتان از آسمان آبی فرو فرستاد و بدان وسیله باغهای خرم رویانید که شما هرگز نمی‌توانستید، درختانش را برویانید، آیا با «الله» معبود دیگری است؟ بلکه اینها مردمی منحرفند. یا کسی که زمین را آرامشگاه قرار داد؟ و میان آن نهرها ایجاد نمود و برای آن لنگرها درست کرد، و میان دو دریا فاصلی قرار داد، آیا با «الله» معبود دیگری است؟ بلکه بیشترشان آگاهی ندارند. یا کسی که درماندگان را چون بخوانند اجابت کند و گره مشکل را باز کند و شما را جانشینان روی زمین قرار دهد؟ آیا با «الله» معبود دیگری است کم متذکر می‌شوید.

یا کسی که شما را در تاریکیهای بیابان و دریا هدایت کند و کسی که بادها را برای بشارتی پیشتاز رحمتش بفرستد، آیا با «الله» معبود دیگری است؟ خدا برتر از شرک اینهاست. «۱» بشر حتماً به دنبال معبودی است، فطرتاً وابسته است آنها که «الله» را رها کرده‌اند طاغوتها را گرفته‌اند، نمرود یا فرعون، راهبان یهود یا احبار، لنین یا مارکس .. سخن در نفی دیگران است نه اثبات صانع.

اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ شِیْبَةً، یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِیْمُ الْقَدِیْرُ.

(۱) - سورة نمل، ۶۳ - ۶۰.

مذهب، ص ۹۹

«الله» است که شما را از ناتوانی آفرید و پس از ناتوانی توانائی بخشید و پس از قدرت باز ناتوانی و پیری قرار داد، هر چه بخواهد می آفریند و همو آگاه و تواناست. «(۱) فاذا ركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون. (۲)»

و اذا مس الناس ضرر دعوا ربهم منيبين اليه ثم اذا اذاهم منه رحمة اذا فريق منهم بربهم يشركون. (۳)»
 (وقتی به کشتی سوار می شوند (و گرفتار امواج متلاطم می گردند) خدا را با اخلاص دین می خوانند سپس که خدایشان به بیابان نجات داد آنها شرك می آورند).

وقتی به مردم سختی می رسد پروردگارشان را با تضرع می خوانند، سپس که به آنها رحمتی از خویش چشاند ناگاه گروهیشان به پروردگار خود شرك می آورند.

در حوادث، انسانها به فطرت خویش که وابستگی به جایی را احساس می کنند دست به سوی قدرت لایتنهای اش دراز می کنند ولی باز که در محیط زندگی قرار می گیرند آنها که بی شخصیتند و تابع محیط، باز فطرت را فراموش می کنند.

(۱) - سورة روم، آیه ۵۴.

(۲) - عنكبوت، آیه ۶۵.

(۳) - سورة روم، آیه ۳۳.

مذهب، ص ۱۰۰

هو الله الذى لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون. هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح له ما فى السموات والارض وهو العزيز الحكيم. (۱)»

«او «الله» است که معبود و محبوبی جز او نیست، آگاه به غیب و شهود، اوست رحمن و رحیم، او «الله» است که معبود و محبوبی جز او نیست. سلطانی پاک، عین صلح، همه حقایق را آگاه، قادر و سرپرست، و فرمانروائی بزرگ، «الله» از شرك اینها منزّه است.

او «الله» خالق و پدید آورنده و صورت ساز است که نامهای نیکو دارد هر چه در آسمانها و زمین است تسبیح گوی اویند و او عزیز و حکیم است.»

فقط تسلیم در برابر او درست است که رشته های حیات جهان را به کف دارد، خلق و تصویر به دست اوست، قدرت همراه با پاکی برای اوست تجلیات صفات و اسماء نیکویش در همه جهان، موجودات همه در راه او.

این است «الله» به کجا می‌روید، دیگر معبودی ندارید، معبود و محبوب فطری شما این است.

(۱) - سوره حشر، ۲۴ - ۲۳.

مذهب، ص ۱۰۱

سخن از اصل معبود و محبوب نیست، این فطری است و از بشر هرگز جدا نیست سخن این است که نابجا نگیرید، آزاد شوید، در بند ماده و مادیات نباشید، دیگران طاغوتند، ای انسان آزاد باش.

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرَجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ...

تسبیح خدا می‌کند هر آنچه در آسمانها و زمین است. قدرت و سلطه آسمانها و زمین برای اوست، زنده می‌کند و می‌میراند و به هر چیز تواناست. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و به هر چیز آگاه است. اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر «عرش» مستولی شد، به آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از زمین بیرون می‌آید و آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه در آسمان عروج می‌کند آگاه است و او با شماست هر کجا باشید و خداوند به اعمالتان بیناست. «۱» برخی از مفسرین تسبیح را به معنی حرکت گرفته‌اند که به تصریح لغت

(۱) - سوره حدید، ۴ - ۱.

مذهب، ص ۱۰۲

از سباحه به معنی شناوری است و راغب هم در مفرداتش می‌گوید: تسبیح تقدیس و تنزیه خداوند است و اصل آن حرکت سریع در عبادت خداوند است ... در این جهت که ریشه لغت در خود لغت همه جا منظور است یا نه؟ کاری نداریم می‌توان گفت: اگر هم ریشه لغت منظور نباشد، تنزیه و تقدیس يك حرکت علمی و معنوی است و همه موجودات این گونه حرکت معرفتی به سوی خداوند را دارند.

آغاز و سرانجام جهان را اگر دقیق شویم خدا می‌بینیم، و نیز پیدا و نهان جهان را، همه جا خداست و تجلیات او، همه وابسته اویند و مستقل از او هیچ نیستند.

به اندك التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

و لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فِثْمًا وَجِهَ اللَّهُ أَنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

طلوع و غروب (نور، هستی، پدیده‌ها، مکتب‌ها ...) برای خدا است و بنابراین به هر کجا رو آورید همانجا وجهه الهی است که حتماً خداوند در مضیقه نیست و آگاه است. «۱» انوار الهی همه جا را پر کرده و جائی و چیزی نیست

که با قطع ارتباط از خداوند، بتواند باقی بماند، همه بدن و روح شخص کافر هم به اذن او به

(۱) - سوره بقره، ۱۱۵.

مذهب، ص ۱۰۳

کار ادامه می‌دهد و او با از دست دادن شخصیت خود و عدم استقلال ذاتی در برابر محیط و غرائز دیگر ندای فطرت خویش و بانگ دانه دانه یاخته‌های خود را نمی‌شنود.

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم: هر چیزی منبع و اصلش نزد ماست و فقط به اندازه و نظم حساب شده‌ای نازل می‌کنیم. «۱» **كلا نمدهو لاء و هولاء من عطاء ربك و ما كان عطاء ربك محظورا** هر دو گروه (دنیاطلبان و عقبی خواهان) را از اعطای پروردگارت مدد می‌دهیم و موهبت پروردگارت حدی ندارد. «۲» همه جهان ماده ممکن و محدود می‌باشد که از تجلی حضرت حق پدید آمده است، این نقصها و کاستیها که در این جهان مشاهده می‌کنیم مربوط به ضعف قابلیت این پدیده‌هاست که به نظم معینی و متناسب با ظرفیت آنها از جهان غیب کمک می‌گیرند، اصل نعمتها و موهبت‌ها بسیار وسیع و نامتناهی است (که از خدای نامتناهی نامتناهی صادر می‌شود) که نزول و تقدیر و پائین آمدنش از اوج لا یتناهی مربوط به

(۱) - سوره حجر، ۲۱.

(۲) - سوره الاسری، ۲۰.

مذهب، ص ۱۰۴

قابلیت پدیده است، و متناسب با قابلیت آنها تنظیم یافته و از خزانه و منابع غیبی اراده خداوند فرو می‌آید، ولی این مواهب در اصل بی حد است، فی المثل آب دریا زیاد است این جوی کوچک ظرفیت بیش از این ندارد.

فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون منيبين اليه و اتقوه و اقيموا الصلوة و لا تكونوا من المشركين. من الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا كل حزب بما لديهم فرحون، و اذا مس الناس ضر دعوا ربهم منيبين اليه ثم اذا اذاهم منه رحمة اذا فريق منهم بربهم يشركون.

وجهه وجود و هستیت را به سوی دین پاک که آفرینش خداست ایستا بدار! مردم را بر آن فطرت آفریده است و آفرینش خداوند تغییر ندارد، آن دین بریاست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. با توجه از او پناه بخواهید و از او تقوی کنید و نماز به پا داشته از مشرکین نباشید. از آنها که دینشان را تجزیه کرده و گروهها شدند و هر گروهی به آنچه دارند خوشحالند! وقتی به مردم سختی می‌رسد پروردگارشان را با تضرع می‌خوانند سپس که از خود به آنها رحمتی

مذهب، ص ۱۰۵

پروردگارشان شرک می آورند. «۱» مذهب، فطری و غریزی است ولی بیشتر مردم جهان از اعتدال بیرونند و تابع محیطها و غرائز و امیال نفسانی قرار می گیرند و کمتر دین کامل با درایت دارند وقتی در سختی قرار گرفتند و غرائز حاکم و غالب، تضعیف شدند فطرتشان بیدار می شود... ولی شما چنین نباشید و به هر حال متوجه او باشید: **منیبین الیه و اتقوه.. و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم، السست بر بکم؟ قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا كنا عن هذا غافلین. او تقولوا انما اشرك ابوانا من قبل و كنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون.** «۲»

«و آنگاه که پروردگارت از آدمیزادگان از پشتشان نسلشان را (پیمان) گرفت و بر خودشان گواه گرفت، آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا گواهی می دهیم. که روز رستاخیز نگوئید: ما از این غفلت داشتیم یا بگوئید: پیش از این پدران ما مشرک بودند و ما هم نسلی پس از آنها بودیم آیا ما را به عمل باطل کاران هلاک می کنی.»

(۱) - سوره روم، ۳۳ - ۳۰.

(۲) - سوره اعراف ۳ - ۱۷۲.

مذهب، ص ۱۰۶

آنگاه که هنوز تکون اسپرم نشده، آنگاه که ماده پیش از اسپرم که بعداً چنان می شود در وجود پدرانست فطرت هست، فطرت توحید در همه ذرات است، همه ذرات حرکت الی الله و توجه به خدا دارند، پس فطرت مذهب در شما هست، تابع محیط نباشید و غفلت نکنید، پیرو پدران مشرک هم نباشید خودتان استقلال داشته باشید و به فطرت رجوع کنید.

قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد. «۱»

«بگو او «الله» یکتاست، پناه همگان و بی نقص، تولد و تولید ندارد و مثل و مانند برایش نیست.»

او خالق است و با تجلی معنوی ماده را ایجاد و به حرکت تکاملی اش وامی دارد، مولد نیست که از خودش چیزی جدا کند و از او کم بشود، بی نقص است و پناهگاه ناقصها، ماندنی ندارد و تنها! به کجا می روید، شرک نیاورید. باز هم سخن از اصل وابستگی نیست که فطری است و از بشر جدا نیست سخن این است که اوست کامل، اوست پناه، راه را اشتباهی نروید.

و حضرت امام حسین، سید الشهداء به درگاه الهی چنین عرض می کند:

الهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار فاجمعنی الیک بخدمة توصلنی الیک کیف! یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک؟!

مذهب، ص ۱۰۷

أَيكون لغيرك من الظهور ما ليس لك؟ حتى يكون هو المظهر لك؟ متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك؟ و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك؟ عميت عين لا تراك عليها رقيباً و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيباً الهى امرت بالرجوع الى الآثار فارجعنى اليك بكسوة الانوار و هداية الاستبصار حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها مصون السر عن النظر اليها و مرفوع الهمة عن الاعتماد عليها انك على كل شى قدير. (۱)

خدای من گردش در آثار، دیدار را دور می کند! مرا به خدمتی جامع وادار که مرا به تو وصل کند، چگونه به چیزی که در وجودش به تو محتاج است بر تو استدلال شود؟ آیا غیر تو چیزی چنان ظهور دارد که تو نداری که او ترا ظاهر کند؟! چه هنگام غایب بودی تا دلیل بخواهی که بر تو دلالت کند؟! و چه هنگام دور بودی تا آثار تو وسیله پیوند شود؟ کور باد چشمی که ترا مراقب خود نبیند و زیانبار باد تجارت بنده ای که از محبت خود بهره ای به او ندادی.

خدای من فرمان رجوع به آثار دادی (و در قرآن توجه به آیات خلقت را سفارش نمودی)! مرا با لباس نور و هدایت بینائی به خودت

(۱) - دعای عرفه.

مذهب، ص ۱۰۸

برگردان تا خروجم از آثار به سوی تو همچون ورودم در آثار بسوی تو باشد. سر و باطنم از توجه به آنها محفوظ و همتم از اعتماد بر آنها برتر باشد که تو بر هر چیز توانائی ضمناً توجه داری که در این متون مذهبی همه عالم را و ظهور خدا را بیش از ظهور عالم میدانند. و ... صادر از خدا را نامحدود و غیر متناهی میدانند که در آیات و دعاء ذکر شده گذشت. و این خود بحث مفصلی میخواهد.

*** و این هم نمونه ای از سخن ائمه ما درباره خداوند است، يك جهان معنی، و يك دنیا عرفان و معرفت! راستی کجا می توان چنین حالتی یافت و نزد کدام پیشوا از پیشوایان مکتبها این زهد و بی توجهی به دنیا و غیر خدا را. و این حالت اولین شرط رهبری خلق است تا خلق را به ثمر برساند و منافعشان را بدون چشم داشت به خودشان بسپارد.

در مناجاتها و دعاهاى اهل بیت عليهم السلام مطالبی بسیار لطیف و زیبا دیده می شود که اگر با توجه و عنایت به درك کلمات مطالعه شود خواهیم دید که برتر از کلمات بشر معمولی است، نه مردم عامی، که از عرفاء و فلاسفه هم.

متأسفانه بیشتر، این مناجاتها و دعاها را نه به اینطور می خوانند و در نتیجه نه به آن حالت می رسند.

مذهب، ص ۱۰۹

جمالاتی که ذکر شد از دعای عرفه حضرت سید الشهداء حسین علیه السلام است که در دامنه کوه عرفات در کنار مکه معظمه قرائت فرموده است.

گزارشگران خبر می گویند در حالی که اشک از چشمان مبارک حضرت جاری بوده عشق خداوند در او شعله افروخته بود و همین شعله چنانش کرد ...

خطبه ها و کلمات مولی الموحدين علی صلی الله علیه و آله نیز سرشار از این گونه معارف است که مقدار قابل توجهی از آنها در کتاب ارزشمند نهج البلاغه ذکر شده است.

پایان

مذهب، ص ۱۱۰

آثار دیگری که از حضرت آیت الله العظمی گرامی منتشر شده است:

۱. رساله توضیح المسائل
۲. استفتائات (جلد ۱ و ۲)
۳. المعلقات علی العروة الوثقی در چهار جلد (فقه استدلالی، به عربی)
۴. المعلقات علی العروة (به عربی یک جلد)
۵. مناسک حج
۶. منهاج الفلاح (به عربی)
۷. درسهایی از علوم قرآن
۸. اخلاق و عرفان در وضو و نماز
۹. لولا فاطمه (س)
۱۰. مالکیت خصوصی در اسلام
۱۱. مالکیت‌ها
۱۲. شناخت قرآن
۱۳. نگاهی به مسأله بردگی در اسلام
۱۴. نگاهی به سیستم سیاسی اسلام
۱۵. مرزها
۱۶. مقدمه‌ای بر امامت
۱۷. فلسفه - مجموعه دفتر اول تا چهارم
۱۸. آغاز فلسفه (ترجمه بدایة الحکمه علامه طباطبایی)
۱۹. المنطق المقارن (عربی)

مذهب، ص ۱۱۱

۲۰. تعلیقه بر منطق منظمه سبزواری

۲۱. مقصود الطالب (شرح حاشیه ملا عبد الله در منطق به عربی)

۲۲. قانون اساسی در اسلام (ترجمه کتاب نحو الدستور الاسلامی)

۲۳. عدالت اجتماعی در اسلام

۲۴. خودسازی و مسائل روانی

۲۵. بررسی ملاکهای روانی در اسلام

۲۶. ترجمه جلد ۱۰ تفسیر المیزان ۶

۲۷. خدا در نهج البلاغه

۲۸. مذهب